



انقلاب بدون جنگ انقلابی برای سرنگون کردن دولت حاکم ممکن نیست

در یک سالگی خیزش بی نظیر ژینا فراموش نکرده‌ایم که این خیزش چگونه، با صلابت و قدرتی عظیم، ستون‌های سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد. تغییرات بزرگی در دیدگاه‌های مردم به وجود آمد و از دل آن یک بار دیگر این واقعیت سر برآورد که زنان از نیروهای پایه‌ای یک انقلاب کمونیستی در ایران هستند. فراموش نمی‌کنیم که خامنه‌ای و همپالگی‌هایش، شورش زنان را «بزرگ‌ترین تهدیدها» برای رژیم گندیده‌اش ارزیابی کردند. پایه‌های دینمدار فاشیست این رژیم از حقارت ضرباتی که رژیم‌شان خورد، به سوگ نشستند و برای بی‌حجابی زنان اشک ریختند و قسم خوردند که برای رسیدن به مدینه‌النبی‌شان بکشند و کشته شوند. اینها، اوباش فاشیستی هستند که به طرزی جنون‌آمیز با باورهای دینی و خرافت‌کننده، تعلیم می‌بینند. فراموش نمی‌کنیم که در جریان خیزش ژینا، اصلاح‌طلبان حکومت، و قیاحانه طبق دستورالعمل‌ها و «خط قرمز»های خامنه‌ای عمل می‌کردند - ضمن آن که خود را «مخالف شدت عمل» حکومت با زنان جامعه جا می‌زدند. هرگز نباید راه را برای فریبکاری اصلاح‌طلبان که همواره خنجر زیر پیراهن پنهان کرده‌اند تا بر پشت مردم فرود آورند، باز کرد. در جریان خیزش ژینا، کشتارهای یک طرفه در کردستان و بلوچستان و خیابان‌های سراسر کشور ادامه یافت. هرگز یادمان نمی‌رود که پاسدار سلامی، فرمانده سپاه گفت، «ما با دشمن بیرحم هستیم» و بیرحمی‌ها را دیدیم و تجربه کردیم. خامنه‌ای گفت، جمهوری اسلامی می‌تواند مخالفینش را «مثل کاغذ مچاله کند!» ۴۵ سال است که تلاش کرده‌اند «مثل کاغذ مچاله» کنند و هنوز در کابوس روزی به سر می‌برند که دیگر نتوانند «مچاله کنند». اما این کابوس جمهوری اسلامی را چطور باید تبدیل به واقعیت کنیم؟

ستون فقرات، جمهوری اسلامی مانند هر دولت ارتجاعی دیگر، انحصار بر خشونت سازمان یافته است و این ستون فقرات (شامل سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و نیروهای بسیج) بسیار قوی است. این یک واقعیت است. اما، بدون درهم شکستن این نیروی نظامی، سیستمی را که جمهوری اسلامی در راس آن قرار دارد، همراه با تمام روابط ستم و استثمارش، نمی‌توان سرنگون کرد. این هم یک واقعیت دیگر است. جریان‌های سیاسی و طبقاتی گوناگون، رویکردهای متفاوت نسبت به این دو واقعیت دارند. چند نمونه را بررسی کنیم.

گروه رضا پهلوی، درهم شکستن قوای نظامی جمهوری اسلامی را «غیرممکن می‌داند» و «راه حل» وی آن است که به جلب و جذب سپاه کوشش کند. حکم «غیرممکن» بودن رضا پهلوی با غیر ضروری دانستن درهم شکستن قوای نظامی جمهوری اسلامی، پیوند نزدیکی به هم دارند. در واقع، گروه رضا پهلوی، در حفظ سپاه منافع طبقاتی دارد. زیرا، بدون داشتن یک نیروی نظامی ارتجاعی مانند سپاه، اداره جامعه‌ای را که با تقسیمات طبقاتی و اجتماعی عمیق رقم خورده است غیرممکن می‌بیند و از آن جا که هدفش حفظ چارچوبه‌های نظام طبقاتی ستم و استثمار سرمایه‌داری است، هرگونه تلاش برای درهم شکستن ستون فقرات نظامی جمهوری اسلامی را اصولاً «خطرناک» می‌داند.

نمونه دیگر، مجاهدین هستند. آنها نیز شکست دادن قوای نظامی جمهوری اسلامی را بدون کمک امپریالیسم آمریکا و اسرائیل «غیرممکن» می‌دانند. و امیدوار هستند که این دولت‌ها با تکیه بر نیروی نظامی متخصص مجاهدین که در اردوگاه‌های نظامی اطراف و اکناف دنیا نگهداری شده و تعلیم دیده‌اند و «هسته‌های مقاومت» آن در داخل، دست به «تغییر رژیم» بزنند! که بازهم معادل حفظ چارچوبه‌های نظام طبقاتی ستم و استثمار سرمایه‌داری است.

برخی نیروهای سیاسی اپوزیسیون هستند که آرزوی سرنگونی تمام و کمال جمهوری اسلامی را دارند، اما انقلاب کمونیستی و جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف استقرار دولت سوسیالیستی را «خواب و خیال» و «غیرممکن» می‌دانند. آنها از یک طرف، یکسری واقعیت‌ها را می‌بینند اما از آنها نتیجه‌گیری غلط می‌کنند. در زبان علمی به این می‌گویند که واقعیت نگاه کردن و انگاره‌های آن را غلط تشخیص دادن. واقعیتی را که می‌بینند این است که شکست پشت شکست داشته‌ایم و از این جا نتیجه می‌گیرند که پس نمی‌شود! اما مائو به واقعیت نگاه کرد و گفت: شکست، باز شکست، بالاخره پیروزی. در طول تاریخ دیده‌ایم که نیروهای انقلابی کوچک موفق به مغلوب کردن ارتش‌های بزرگ و قدرتمند

شده اند. این را در جنگ ویتنام دیدیم. پیش از آن در پیروزی انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و انقلاب سوسیالیستی چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) دیدیم. در هر کار جدی در طول تاریخ، در هر کاری که پایه مادی در واقعیت داشته است، فرآیند دست یافتن به نتیجه، از پستی و بلندی‌های شکست جلو رفته است. از این واقعیت که رژیم قوی است و دشمن دندان‌های تیز دارد نمی‌توان به این نتیجه رسید که پس برویم دنبال «انقلاب مسالمت آمیز»! یعنی دنبال هیچ و حتا بدتر از هیچ!

اغلب جریان‌های چپ و مترقی منتظر «دستی از غیب» هستند که موجب «فروپاشی» قوای قهریه رژیم بشود یا انتظارهای عجیبی از خیزش‌های خود به خودی مردم دارند. در خیزش ژینا، مکرراً این جملات را شنیدیم که «خیابان پیروز خواهد شد»! اما، بر مبنای درک علمی از اوضاع، از همان ابتدا روشن بود که «خیابان نمی‌تواند پیروز شود» زیرا با یک دولت (یعنی، سازمان و تشکیلات) تا به دندان مسلح مواجه است. خیزش‌های خودجوش (یا «خیابان» و «شبکه هایش»)، هر اندازه هم که سراسری و مستمر باشند، هرگز نمی‌توانند بر محدودیت‌های ذاتی خود چیره شده و تبدیل به ارتش سازمان یافته و استراتژی و دکترین نظامی شوند و جنگی را برای درهم شکستن قوای نظامی جمهوری اسلامی پیش ببرند. قوای نظامی جمهوری اسلامی دارای تشکیلات است. استراتژی و دکترین نظامی و مقر فرماندهی‌ای دارد که دائماً از صحنه جنگ تحلیل و ارزیابی کرده و برای پیشبرد استراتژی‌اش که محور انقلابیون و عقب راندن هرگونه مخالفت است، تاکتیک‌های سیاسی و عملیاتی اتخاذ می‌کند. خیزش‌های خود به خودی و «خیابان» و «شبکه» فاقد توان مقابله با چنین نیرویی هستند.

تمام پروسه تکامل انقلاب و به پیروزی رساندن آن، بسیار دشوار است و همین دشواری، در میان مبارزین مشتاق پیروزی برای مردم، همواره گرایش‌هایی را به وجود آورده است که پس از مدتی یا تسلیم می‌شوند می‌شوند یا خود را با این توهم راضی می‌کنند که انقلاب «به طور اجتناب ناپذیر» تحقق می‌یابد! اما، به جای یاس باید تجربه‌ای را که به قیمت زیاد به دست آورده‌ایم با تفکر علمی سنتر کنیم. ضرورت انقلاب را باید به طور علمی درک کنیم و با ارزیابی علمی از موانع راه، برای درهم شکستن دولت جمهوری اسلامی نقشه راه بریزیم و بر پایه آن حرکت کنیم. تجربه تئوریک و عملی بیش از ۱۵۰ سال جنبش کمونیستی در پشت این حرف نهفته است که حزب ما آن را نمایندگی می‌کند. آواکیان می‌نویسد: «این هم حقیقت دیگری است که قدرت‌های حاکم در این سیستم، با ماشین ویرانگر و نابود کننده شان که برای تقویت این نظام به کار می‌گیرند، در واقع بسیار قوی هستند. اما چرا مردم در تصور این که ما در عمل می‌توانیم آن‌ها را شکست دهیم ناتوان هستند؟ این ناتوانی به مقدار زیادی مربوط به آن است که قادر نیستند رسیدن وضعیتی را تصور کنند که کارکرد «عادی» نظام به طور اساسی متلاشی می‌شود و «مهار» طبقه حاکمه بر روی مردم گسیخته شده و به شدت تضعیف می‌شود و طبقه حاکمه به مقدار زیادی، توان کنترل، بازی دادن و مرعوب کردن بخش عظیمی از جامعه را از کف می‌دهد. علت اساسی این که مردم نمی‌توانند امکان شکل‌گیری چنین وضعیتی را تصور کنند آن است که رویکردشان به اوضاع مبتنی بر یک نگرش و روش علمی نیست.» (آواکیان، چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟ تابستان ۲۰۱۸)

شناخت علمی به ما می‌گوید، نه تنها انقلاب کمونیستی ضرورت حیاتی جامعه ما و جهان است بلکه ممکن است و برای محقق شدن نیازمند جنگ انقلابی است. امروز، بدون به میان کشیدن این ضرورت و مشخص کردن رویکرد هر نیروی سیاسی نسبت به آن، نمی‌توان میان انقلاب و ضد انقلاب، میان انقلاب و فرم و لاجرم میان انقلابیون و رفرمیست‌ها خط تمایز روشنی را ترسیم کرد و صحنه سیاسی را به طور مثبت قطب بندی کرد. در واقع، از ابتدای کشف و تبیین علم کمونیسم برای انقلاب پرولتری در عصر سرمایه‌داری و شکل گرفتن جنبش کمونیستی بین‌المللی، یک خط تمایز بسیار عمیق می‌ان مارکسیسم و رویزیونیسم همین بوده است.

حزب ما بر مبنای بررسی علمی جامعه ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و به ویژه چین، و همچنین تجربه قیام مسلحانه سربداران تحت رهبری اتحادیه کمونیست‌های ایران در سال ۱۳۶۰ برای سرنگونی جمهوری اسلامی و همچنین تجربه جنگ پیشمرگان انقلابی در کردستان، در سند «استراتژی راه انقلاب ایران» کلیات راهکاری را که می‌تواند نظام جمهوری اسلامی را مانند «کاغذی مجاله» کند تشریح کرده است. تجارب خیزش دی ۹۶، آبان ۹۸ و مبارزات مختلف در کردستان و خوزستان و بلوچستان، و مشخصاً تجربه خیزش ژینا یک بار دیگر، درستی این چارچوبه کلی و پتانسیل‌های واقعی برای محاصره و نابود کردن نهادهای قدرت جمهوری اسلامی در سراسر کشور را نشان داده است.

چنانچه نیاز به انقلاب واقعی نداشتیم، به سرنگونی قهرآمیز این دولت نیز نیازی نبود. چنانچه امکان چنین انقلابی نبود، تلاش برای سرنگونی این دولت نیز بیهوده بود. باب آواکیان می‌نویسد: «معنی انقلاب، شکل گرفتن نیرویی است بالغ بر میلیون‌ها نفر از بخش‌های مختلف جامعه که برای دست زدن به یک مبارزه همه جانبه، سازمان یافته‌اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم سیاسی و اقتصادی بنیادا متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم سوسیالیستی است. سیستمی که مبنایش تامین نیازهای مردم و پیشبرد مبارزه برای جهانی کمونیستی است که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استثمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد. هرچیزی کمتر از این انقلاب، کاملا در ریشه کن کردن معضلات یا رهنمون شدن ما به راه حل واقعی شکست خواهد خورد.» (آواکیان. آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش؛ دسامبر ۲۰۲۱)

راه را چگونه بسازیم؟

فقط یک ارتش انقلابی می‌تواند ارتش‌های ارتجاعی را مغلوب کرده و انقلاب را به ثمر برساند. و ارتش انقلابی، اساسا با تبدیل جنبش سیاسی انقلابی

به سازمان نظامی، به وجود می‌آید. مبارزه سیاسی پیشین، در مقطعی «با روش دیگری» پیش برده می‌شود. به قول لنین، جنگ ادامه سیاست به روش دیگر است. مبارزین انقلابی و تشکلات توده‌ای که تحت رهبری حزب کمونیست مبارزه سیاسی می‌کنند در مقطع معینی بر حسب ارزیابی مقررماندهی از اوضاع، به مرحله جنگ انقلابی گذر می‌کنند. خود سیستم با کارکرد خودش، آنقدر عناصر و روندهای ضد خودش را تولید می‌کند که به نیروی انقلابی کمک می‌کند تا در هم نشکسته و بتواند از کوچک به بزرگ تبدیل شود. یکی از سه عامل مربوط به شکل‌گیری «اوضاع انقلابی» به همین موضوع بر می‌گردد: تضادهای درون حکومت آنقدر خصمانه می‌شود که دیگر قادر به عمل کردن به سیاق سابق نباشد. ضمن این که دیگر قادر نباشد به سیاق سابق بر مردم حکومت کند. نیروی انقلابی کوچک در تعامل با بروز چنین اوضاعی است که می‌تواند به سرعت مراحل مختلف را از سرگذرانده و تبدیل به نیروی نظامی منسجمی شود که با گام‌های استوار و در حین جنگ با قوای دشمن از لحاظ کمی و کیفی رشد کند.

بنابراین، امروز جنبشی برای انقلاب باید از طریق پیشبرد سه امر هم زمان، ساخته شود: تسریع مبارزه سیاسی علیه دولت و تاثیرگذاری بر صحنه سیاست، تغییر افکار مردم به ویژه در مورد ضرورت انقلاب و امکان آن، و گسترش و آماده کردن نیروهای حزب.

بخش مهمی از ساختن راه و تسریع اوضاع به سمتی که بتوانیم جنگ انقلابی را با شانس بالای پیروزی آغاز کنیم، تبلیغ و ترویج تفکر استراتژیک جنگ انقلابی است. این تفکر استراتژیک باید تبدیل به آگاهی شمار کثیری از جوانان شود: آنها که در محلات حاشیه و غیر حاشیه شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک، هسته مرکزی مقاومت خیزش ژینا بودند. دانشجویانی که می‌خواهند فعالانه سمت شورش ستم‌دیدگان و استثمار شونده‌گان جامعه را علیه این رژیم منفور و سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی بیرحم را بگیرند، جای مهمی در ساختن این راه دارند و باید خود را به آن متعهد کنند: باید از «حاشیه امنی» که این رژیم به آنان می‌دهد تا از مردم جدایشان کند بیرون بزنند؛ آنان باید از مشغول کردن خود به نظریه پردازی‌های غیر انقلابی و سترون دست بکشند و بخش فعالی از نظریه پردازی برای عملی کردن پیروزمندانۀ این استراتژی بشوند و همراه با جوانانی که نه حاشیه امن در این جامعه دارند و نه آینده‌ای، به عنوان «فرماندهان استراتژیک» انقلاب تعلیم ببینند. موفقیت در این تدارک کلید آغاز جنگ انقلابی است. زیرا جنگ انقلابی، الزاماً در جبهه‌های جدا و در نقاط مختلف پیش خواهد رفت و در صورتی می‌تواند تاثیرات یک جنگ سراسری را داشته باشد که توسط «فرماندهان استراتژیک» پیش برده شود. فرماندهان استراتژیک به کسانی می‌گوییم که نسبت به محتوای انقلاب آگاه اند، نسبت به انجام آن متعهدند و بر مبنای یک نقشه مرکزی واحد و یک تفکر استراتژیک واحد و تحت رهبری یک مقررماندهی واحد حرکت می‌کنند. از خصوصیات بسیار مهم این «فرماندهان استراتژیک» آن است که به همه مشکلات با بینش انتقادی و خلاقیتی که ریشه در تفکر علمی دارد نگاه می‌کنند و دائماً تئوری و جهنگیری استراتژیک را برای حل معضلات و بالا بردن توان پیروزی جمع‌بندی کرده و آن را تبدیل به سیاست و آرایش قوا می‌کنند. انقلاب، به ویژه انقلاب کمونیستی، عمل مردمی است که آگاه به هدف سیاسی و اجتماعی هستند؛ نقشه راه را می‌شناسند و آن را به طور سازمان یافته، تحت رهبری استراتژیک واحد، گام به گام عملی می‌کنند.

جنگ انقلابی خصائل مختلفی دارد اما مهمترینش مردم و آگاهی آنان است. مردمی که از تحتانی ترین و ستم‌دیده ترین قشرهای جامعه برخاسته‌اند باید ستون فقرات این جنگ باشند و همراه با قشرهای دیگری که به حد آنان تحت ستم و استثمار نبوده اند، جنگ را به پیش ببرند. اما همگی باید نسبت به هدف ایجاد جامعه‌ای آزاد از هر شکل ستم و استثمار که در نهایت به نفع تمام بشریت است، آگاه و متعهد باشند. رفیق آواکیان در «شرایط نادری که برای انقلاب به وجود آمده می‌گوید: مردم باید سر خود را بالا بگیرند و دیدشان را وسعت بخشند، به فراسوی آنچه که به صورت بلافصل در اطرافشان است نظر کنند، از توهمات و «راه حل»های دروغین گسست کنند، و برای فهم اساسی واقعیت آنچه در اطرافشان می‌گذرد، برای عمیق‌تر کردن درکشان از امور، متد کمونیسم نوین را به دست گیرند - برای اینکه بفهمند چه مقیاس بزرگی از بُرد یا باخت در بطن اوضاع کنونی نهفته است و چه امکانات عظیمی در همه این شرایط وجود دارد، امکاناتی که صرفاً منفی نیستند بلکه امکانات بسیار مثبتی برای تغییر رادیکال نیز در این شرایط وجود دارد.»

ضمیمه: راهنمای کار نظری در مورد موضوع جنگ انقلابی در ایران

برای درگیر شدن در مباحث مربوط به استراتژی جنگ انقلابی در ایران و خدمت به هرچه دقیق‌تر و علمی‌تر کردن آن، به اسناد زیر رجوع کنید:

سند «استراتژی راه انقلاب در ایران»، شش اثر نظامی مائوتسه دون، و سند «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟» (باب آواکیان، تابستان ۲۰۱۸)، بخش‌هایی از «ساختن جنبشی برای انقلاب»، بخش دوم کتاب «پرندۀ تمساح نمی‌زاید اما انسان می‌تواند به افق‌های دور پر بکشد» منتشر شده در نشریه حقیقت شماره ۷۴، بهمن ۱۳۹۴

باب آواکیان در «ساختن جنبشی برای انقلاب» در مورد استراتژی نظامی انقلاب در کشورهای موسوم به «جهان سوم» می‌نویسد:

امروزه در همه کشورهای «جهان سوم» میلیون‌ها تن در زاغه‌های اطراف شهرها جمع شده‌اند... که بسیار متفاوت از زمانی است که همین میلیون‌ها نفر در روستا بودند. آنها در روستا نیز فقیر و تحت استثمار بودند اما به شکل‌های گوناگون از زمین تغذیه می‌کردند. اما اکنون شرایط به طرز قابل توجه و مهمی عوض شده است... این به معنای بیرون ریختن تمام جهنگیری استراتژیک تبیین شده توسط مائو یعنی «محاصره شهرها از طریق دهات» به عنوان راه انجام جنگ درازمدت خلق نیست. اما همان طور که خود مائو تاکید کرد، نمی‌توان خود را در قراردادهای محصور کرد. اگر قرار است انقلابی شود ... باید آن را بر پایه‌های علمی و با جهان بینی و متد علمی

ماتریالیسم دیالکتیک انجام داد. باید شرایط واقعی مقابل پا را آنالیز و سنتز کرد و دید که در چارچوب دینامیک‌های متناقضی که دارد، راه‌های ممکن برای تغییر و به طور خاص راه تغییر انقلابی کدام است. اگر در قید و بند قراردادهای و ابزارگرایی باشیم (یعنی به جای دیدن واقعیت و یافتن راه تغییر آن بر پایه واقعیت‌ها، نگرش خود را بر واقعیت تحمیل کنیم) نمی‌توانیم انقلاب کنیم. در زمینه آنالیز و سنتز و تفکر استراتژیک و مفهوم سازی استراتژیک کار زیادی باید انجام شود.

با وجود این، هنوز مسئله روستا (به معنای دقیق کلمه یا شاید به طور تمثیلی و استعاره) به مثابه «مرکز ثقل» مبارزه برای کسب قدرت، حداقل در ابتدای امر و برای مدتی مطرح است. منظورم از معنای دقیق یا شاید تمثیلی آن است که در تئوری مائو یعنی جنگ درازمدت خلق و محاصره شهرها از طریق دهات، روستا به مثابه مرکز ثقل جنگ به معنای دقیق کلمه به کار بسته شد و این صحیح بود. جنگ درازمدت خلق واقعا در میان توده‌های وسیع دهقان در روستا پایگاه داشت، در مناطق دور دست که قدرت دولت ارتجاعی دائمی و مستحکم نبود شروع شد و امکان آن را فراهم کرد که مناطق حمایتی و بالاخره مناطق پایگاهی تحت کنترل نیروهای انقلابی ایجاد شود. اما مفهوم محاصره شهرها از طریق دهات را می‌توان خلاقانه نیز به کار بست.

البته در به کار بست خلاقانه تئوری‌ها باید جانب حزم و احتیاط را نگه داشت زیرا در بسیاری مواقع به نام «تکامل خلاقانه» یا «بکار بست خلاقانه» مشکلات بسیاری به وجود آمده است. به طور مثال، «تکامل و بکار بست خلاقانه تئوری کمونیستی» از علامت‌های رویزیونیسم یا توجیه گر رویزیونیسم بوده است. خلاقیت رویزیونیستی و رویکردهای مشابه خوب نیستند. ...

بنابراین کنکاش در مورد «روستای تمثیلی» ضروری است. منظورم مناطقی است که توده‌ها در آن تجمع دارند، به معنای واقعی و «کلاسیک» روستا نیستند اما مناطقی هستند که بیشترین نقطه تمرکز قدرت طبقه ارتجاعی نیستند یا این که دولت در آن نقاط فعالانه اعمال قدرت نمی‌کند. آیا این مناطق می‌توانند پایه‌ای برای آغاز باشند؟ آیا می‌توانند تکیه گاهی برای آغاز و بازگشایی استراتژیک جنگ درازمدت باشند؟

در هر حال سوال‌هایی از این قبیل مطرح است که: در بسیاری موارد ممکن است روستا به معنای دقیق کلمه «زمین آغاز» اولیه باشد اما خیلی زود «مرکز ثقل» به مناطق شهری شیفت کند یا اینکه بر خلاف نوشته‌های مائو در مورد استراتژی جنگ درازمدت، از همان ابتدا تاکید برجسته‌ای بر روی مناطق شهری گذاشته شود.

به این سوال هم باید فکر کرد که ممکن است حداقل در برخی موارد، به ویژه در شرایط دخالت نیروهای قدرتمند خارجی (قدرت‌های ارتجاعی ویا امپریالیست‌ها) ضروری و ممکن باشد که نیروهای انقلابی عقب نشینی کرده و روستاها را برای مدتی مرکز عمده مبارزه یا تنها مرکز مبارزه کنند.

تمام این جوانب را باید به دور از قید و بند قراردادهای بر پایه‌ای علمی مورد آزمایش قرار داد، از رویکرد ماتریالیستی دور نیفتاد و آن‌ها را از نقطه نظر اهداف استراتژیک که تمام پروسه این مبارزه را تعیین خواهد کرد مورد بررسی قرار داد.

در شرایطی که آغاز این مبارزه ممکن و برای پیشروی انقلاب ضروری است فقط با پیشبرد این مبارزه است که کاملا می‌توان نیروهایی را از زیر نفوذ برنامه‌های رفرمیستی گوناگون بیرون کشید و مبارزه را در ضدیت با نظم کهنه و نیروهای ارتجاعی پیش برد. درک این نکته حائز اهمیت بسیار است؛ وقتی که شرایط عینی به ظهور رسید یا موجود است اگر جهش اولیه از زاویه آغاز این نوع مبارزه انجام نشود آنگاه نه فقط نیروهای ارتجاعی بلکه نیروهای رفرمیست نیز ابتکار عمل را در دست خواهند گرفت. چنانچه شرایط برای آغاز چنین مبارزه‌ای وجود داشته باشد آنگاه ایجاد یک قطب روشن از طریق آغاز فعالانه مبارزه برای قدرت، پایه برهم زدن قطب بندی نامساعد و ایجاد قطب بندی مساعد به سطح کاملا متفاوتی جهش خواهد کرد.

سپس، وقتی که نیروهای انقلابی در چنین اوضاعی «روی نقشه» باشند، زمانی که تلاش‌های اولیه دشمن را برای درهم شکستن نیروهای انقلابی عقیم گذاشته باشند، آنگاه سوال جدیدی مطرح می‌شود: چگونه مبارزه را باید به سوی وضعیتی راند که مسئله کسب قدرت در سراسر کشور نه فقط به مثابه یک هدف عام بلکه به عنوان هدفی فوری مطرح است: فرجام یا «عمل نهایی» را چگونه به صحنه خواهیم آورد. هرچند، تمرکز مقاله «درباره امکان انقلاب» بررسی راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی است و نه کشورهای «جهان سوم» که تحت سلطه یا تحت اشغال امپریالیسم هستند اما برخی جوانب آن مقاله می‌تواند برای راه انقلاب در این کشورها کار بست داشته باشد.

در واقع، جذابیت «تشکیلاتی» مجاهدین برای برخی گروه‌های «چپ» که این جا و آن جا شرمگینانه زمزمه می‌کنند «بالاخره مجاهدین تشکیلاتی دارند» همین است.

برای کسب دانش پایه‌ای در مورد این علم، به شش اثر نظامی مائوتسه دون، بنگاه انتشارات پکن، ۱۹۶۶ رجوع کنید^۲

پیوند فعالیت امروز و امکان انقلاب... اهمیت حزب و سازماندهی نیروها برای انقلاب



متن زیر، فصلی از بخش دوم کتاب «پرنده نمی‌تواند تمساح بزاید اما انسان می‌تواند به افق‌های دور پر بکشد» است. بخش اول این اثر به فارسی در ویسایت cpimlm.org موجود است. کل سخنرانی به انگلیسی در سایت زیر در دسترس است: revcom.us

زندگی دادن به پیوند آن چه امروز انجام می‌دهیم و امکان انقلاب

در تمام فعالیت هایمان در زمینه ساختن جنبشی برای انقلاب باید تمام فعالیت‌های مان، به شکلی معنا دار و زنده و نه تک خطی و مکانیکی با آن چه در سند «در باره امکان انقلاب» گفته شده است پیوند داشته باشد.

هنگام فعالیت در میان مردم و صحبت با آنان در مورد ساختن جنبشی برای انقلاب، باید حسی زنده (اما نه تقلیل گرایانه و نادقیق و بی ربط) به آنان بدهیم که چگونه تمام فعالیت‌های امروزمان مرتبط است با آن چه در سند «در باره امکان انقلاب» پیش گذاشته شده است. این امر، بسیار مهم است. لازم است روش‌هایی برای انتقال صحیح مفاهیم موجود در سند «در باره امکان انقلاب» و تداوم کارمان در زمینه مفهوم سازی استراتژیک پیدا کنیم و این مباحث را نه فقط در میان کسانی که پیشاپیش جذب انقلاب شده‌اند بلکه در میان مردم به طور وسیع طرح کنیم. اگر پیوند و اتصال میان آن چه امروز انجام می‌دهیم و آن چه در سند «در باره امکان انقلاب» آمده است را به طور صحیح و زنده و معنادار ترسیم نکنیم، آنگاه به این معنا است که به واقع برای پیشبرد انقلاب کار نمی‌کنیم و توده‌های مردم را قادر به درک امکان انقلاب و مفهوم سازی در مورد استراتژی انقلاب نمی‌کنیم.

مسئله این است که در «حین انتظار» [اوضاع مساعد] روند پیشروی به سمت آن را «تسریع» می‌کنیم یا خیر. قدرت جنبش انقلابی باید رشد و گسترش یابد و تبدیل به بخشی از اوضاع عینی بشود. یعنی، تبدیل به یک نیروی سیاسی-ایدئولوژیک و «فاکتور خلق روحیه» شود - مرتباً و هرچه کامل‌تر از موقعیت یک عامل ذهنی (فعالیت نیروهای آگاه) تبدیل به عاملی عینی شود (و هرچه بیشتر بر شمار روز افزونی از مردم و به طور کلی بر روی صحنه عینی، تاثیر گذار شود) و به این ترتیب پایه‌ای گذارده خواهد شد تا با تکیه به آن، در کل این فرآیند جهشی بوجود بیاوریم. باید این رویکرد آگاهانه را نسبت به اوضاع داشته باشیم و به همین صورت آن را به مردم توضیح دهیم. این مساله باید به طرق صحیح در نشریه و در همه فعالیت هایمان، با موفقیت انجام شود.

بسیاری از مردم، از جمله کسانی که ممکن است انقلاب را دوست داشته باشند خیلی رک می‌گویند: «شما نمی‌توانید انقلاب کنید.» جواب ما باید خیلی روشن باشد که چرا فکر می‌کنیم انقلاب ممکن هست. هر آن جا که در درک هایمان در مورد این مساله، درز وجود داشته باشد باید روی آن کار کنیم و توده‌ها را هم بسیج کنیم که روی این درزها کار کنند و به حل معضلات باز کردن راه انقلاب کمک کنند: قطعات دیگری را که تصویرمان از امکان انقلاب را کامل‌تر می‌کند، پیدا کنند.

در این چارچوب باید تاکید کنم، فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب، یک بخش کلیدی از پیشبرد استراتژی است. اگر قرار است استراتژی‌ای را پیش ببریم که هنوز خودمان هم آن را درست نمی‌فهمیم و در باره آن با مردم صحبت نمی‌کنیم پس این چه نوع استراتژی است و

واقعا برای چیست؟ بگذارید یک بار دیگر به طور مثبت تاکید کنم: فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب به طرز صحیح و معنادار و زنده، یک مولفه کلیدی از اجرای آن استراتژی است. زمانی که ما این استراتژی را فراگیر و مقبول عامه می کنیم و شمار هرچه بیشتری از مردم وارد بحث بر سر آن می شوند؛ خود همین امر تبدیل به بخشی از صحنه عینی می شود. افکار مردم را تحت تاثیر قرار می دهد. به ویژه در رابطه با انقلاب و مفهوم استراتژیک انقلاب کردن. هرچه بیشتر توده های مردم آگاه شوند که در زمینه حل مشکلات انجام یک انقلاب واقعی کار انجام شده است، هر چه بیشتر درگیر در مفهوم استراتژیک که در زمینه چگونگی تحقق انقلاب پیش گذاشته شده است شوند، هر چه بیشتر بفهمند که فعالیت امروز چگونه می تواند و باید در انطباق با اجرائی کردن آن مفهوم استراتژیک باشد، این مسئله حالت زنده تری را برایشان خواهد گرفت و با انکارهای ساده در مورد امکان انقلاب («نمی شود ... قدرت حاکم خیلی قوی است... مردم خیلی عقب مانده اند، ذات بشر اینطوری است» و غیره) با قدرت بیشتری مقابله خواهند کرد.

حزب و سازماندهی نیروها برای انقلاب

پس از آن، مسأله مهم بیان سازمانی دادن به تمام این تاثیرگذاری هاست. بگذارید تاکید کنم که این کار را نباید به طریقی انجام داد که مورد نظر و طلب جنبش هایی است که در نهایت رفرمیستی هستند و به ویژه توده های تحتانی جامعه را در کلیشه های معینی «می گنجاندند». بر خلاف آن، این کار را باید از طریق توسعه شکل های بسیار متنوع و در سطوح مختلف، انجام داد تا توده ها به طور روزافزونی درگیر در ساختن جنبشی برای انقلاب بشوند و فعالانه به آن خدمت کنند. به عبارت دیگر، ما قطعاً به مراکز برای این انقلاب نیاز داریم (که شامل کتابفروشی های انقلاب در شماری از شهرها نیز می شود) - مراکزی که مردم می توانند با جنبشی برای انقلاب متصل شوند، در مورد آن مطلع و به طرق متنوع و در سطوح مختلف درگیرش شوند. در عین حال، جهت گیری و رویکرد پایه ای مورد نیاز و کاری که به طور سیستماتیک و همچنین خلاقانه باید انجام دهیم، این نیست که صرفاً منتظر بمانیم تا مردم «به ما رجوع کنند» و آن طور که برای کسانی که از قبل درگیر بوده اند (و در موارد بسیار، مدت مدیدی است که درگیر هستند) شکل و روش آشنا و شاید راحت است، درگیر شوند. بلکه، انقلاب را باید به میان توده های مردم ببریم (باز تاکید می کنم، به ویژه به میان توده های تحتانی جامعه اما همچنین قشرهای دیگر) و طرق و شکل هایی را برای درگیر کردن آن ها، از پایه ای ترین سطح تا سطوح پیشرفته تر به وجود آوریم، ابزاری در اختیارشان قرار دهیم که بیاموزند و پیشرفت کنند و از طریق این فرآیند کلی، تعداد بیشتری به صورت کامل تر درگیر جنبش برای انقلاب شوند و عمیقاً به این مبارزه متعهد شوند، و در همان حال ما هم باید از آن ها بیاموزیم و آن چه را آموخته ایم به طور علمی سنتز کنیم.

در ارتباط با این موضوع لازم است یک بار دیگر بر اهمیت نقش حزب، اهمیت گسترش نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی و نقش آن در سازمان دادن نیروهای انقلاب، به ویژه بر خود حزب تاکید کنیم که مرتباً باید عضوگیری کند؛ اعضای که شوق «آتشین» به تغییر رادیکال جهان دارند و با کار حزب به درک کمونیستی علمی از این که این تغییر رادیکال به چه معناست، چرا ضروری و ممکن است می رسند و عزم جزم می کنند که بخشی از نیروی رهبری کننده مبارزه برای تحقق آن شوند. همان طور که در سند «برخی اصول ساختن جنبشی برای انقلاب» می گوید، این قطب و نیروی پیشاهنگ سازمان یافته انقلاب باید مرتباً تقویت شود. نباید به این مسأله کم بها داد. نباید اهمیت وارد کردن نیروهای جدید و تازه نفس به درون حزب را دست کم گرفت؛ کسانی که زندگی شان با شعله اشتیاق برای انقلاب، برای یک جهان بنیاداً متفاوت گرم می شود و در زمینه تشخیص واقعیت و اهمیت داشتن درکی علمی از معنای تغییر رادیکال جهان و چگونگی استفاده از این علم در خدمت به تحقق آن جهش کرده اند.

همان طور که قبلاً تاکید کردم، در واقع حزب مهم ترین بیان سازمان یابی توده ها برای انقلاب با هدف نهائی کمونیسم است. شکل های دیگر و متنوع سازمان یابی توده ها نیز مهم هستند. اما حزب فشرده ترین و مهم ترین تشکیلات توده ها و رهبری توده هاست. حزب مانند هر تشکیلات کهنه دیگر نیست. بلکه شکل فشرده و عالیتر سازمان یابی توده ها به مثابه پیشاهنگ انقلاب است.

در باره امکان انقلاب، سندی است در مورد استراتژی انقلاب در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا - تدارک و بالاخره آغاز جنگ انقلابی در شرایطی که امکان در هم شکستن قوای مسلح دولت حاکم و پیروز شدن در آن فراهم شده باشد؛ با هدف سرنگون کردن دولت حاکم و استقرار دولت سوسیالیستی نوین.

آدرس های ما:

www.cpiiml.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpiimlC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpiiml1380

اهمیت تعیین کننده رهبری

لنی وولف

آواکیان توده‌های مردم را رهبری می‌کند. نه به این معنا که آنان را به کار خاصی دعوت کند. او آنان را رهبری می‌کند که به ضرورت تغییر بنیادین جهان برای رهایی بشریت از تمامی رنج‌ها و به یک کلام از تقسیم بشریت به طبقات، فکر کنند و بخشی از تحقق آن بشوند. او به هر مانع و معضلی که در مقابل جامعه بشری سربلند می‌کند به طور علمی نگریسته و آن را بررسی می‌کند تا راه و رهیافت درست را تشخیص داده و در سیاست فرموله کند. نه اینکه از الگوهای گذشته و یا برای ادای عهد به باورهای جزم، جواب‌های بسته بندی شده انتخاب کند. او واقعیت عینی را جراحی می‌کند. دینامیک‌های سیر تکاملی اوضاع و این که چرا اینطور تکامل پیدا کرده است را تیزبینانه در می‌یابد. زیرا واقعیت را می‌بیند و مهمتر از آن به درونش نفوذ می‌کند. سیاست‌های انقلابی یک رشته ایده‌های ایستا نیستند. بلکه از دل واقعیت و ضرورت تغییر رادیکال آن بیرون می‌آیند. و دست یافتن به آن نیازمند رهبری چون آواکیان است. این به معنای آن نیست که آواکیان اشتباه نمی‌کند. بلکه همانطور که خودش در مصاحبه‌ای می‌گوید (مصاحبه بروکس با آواکیان): «همه ما اشتباه خواهیم کرد. همه. اصلا نمی‌توان ... کاری کرد و به ویژه کار بزرگ و به ویژه تغییر کلیت جامعه بشری و کلیت روابط مردم در جهان علیه نیروهای قوی و ریشه دار و اشتباه نکرد. حتما در گام‌های بسیاری که بر می‌دارید، چه برسد در رهبری کل پروسه، اشتباه خواهید کرد. نکته این است که آیا از اشتباهات درس آموزی می‌کنید، آیا آن‌ها را جمع‌بندی می‌کنید، و آیا به بقیه هم می‌گویید که اشتباه کرده اید و درکتان از اشتباهاتی که کردید و چرا این اشتباه را کردید، فراگیر می‌کنید و دیگران را قادر می‌کنید که از اشتباهات شما بیاموزند؟ این کلید است. اما همه اشتباه خواهند کرد.»

قلب و جوهر رهبری کمونیستی، فراهم کردن رهنمودهای تاکتیکی در یک موقعیت خاص یا مبارزه خاص نیست. هر چند برخی اوقات این کار را نیز باید کرد. اما همانطور که آواکیان تاکید می‌کند، قلب و جوهر رهبری کمونیستی به کارستن «با قدرت بجنگید، مردم را برای انقلاب تغییر دهید» می‌باشد؛ قادر کردن مردم به آن که همواره تصویر بزرگتر را که قالب هر رخداده و موضوع خاص است را ببینند و درک واقعی و علمی از آن پیدا کنند و عمیقا درک کنند که برای تغییر رادیکال وضع موجود نیاز به انقلاب کمونیستی با همان مشخصاتی که به روشنی تبیین و تعریف می‌کند داریم. آواکیان در این مورد نیز مانند تمامی موارد دیگر، همه را رهبری کرد تا نه تنها ضرورت این مبارزه ضد فاشیستی را در وضع موجود ببینند و مهمتر از آن این مبارزه را نیز مانند تمامی مبارزات خاص دیگر بر بستر و چارچوب جواب گفتن به ضرورت بزرگتر یعنی نیاز به انقلاب کمونیستی بگذارند و مرتبا بپرسند: آیا داریم این مبارزه خاص ضروری را بر بستر کلی «معضل و راه حل» می‌گذاریم؟ آیا می‌پرسیم فاشیسم از کجا سرچشمه گرفته و در چه ریشه دارد و روی چه بنا شده است؟ و چه باید بکنیم تا ریشه کن و محو شود؟ و جنبش امروز را چگونه در خدمت به جنبشی که همه این‌ها را ریشه کن و محو خواهد کرد در آوریم؟

آیا ما در رویکردمان به هر کاری که می‌کنیم، هر هدفی که داریم، به آن چه «شالوده و چارچوب اساسی» است بر می‌گردیم؟ و وقتی دیگران را برای رسیدن به اهداف بسیار مهم رهبری می‌کنیم آیا می‌فهمیم که این بخشی از فرآیندی بزرگتر است و بر آن پایه، چیزی است که باید با آن فرآیند بزرگتر درهم تنیده شود یا ما به لحاظ ذهنی این‌ها را از بستر بزرگتر جدا می‌کنیم؟ ... اگر این اهداف و فعالیت‌ها را آگاهانه در تصویر بزرگتر سنتز نکنیم، از جمله در زمینه این که همه این‌ها ربط دارد به این که افراد را چگونه تعلیم می‌دهیم که آماده برای انقلاب تا به آخر باشند، وقتی که اوضاع مساعد سر بلند می‌کند که جهش بزرگ بعدی در رهایی بشریت باشد... اگر ما این فعالیت‌ها را در داخل جنبشی که دارای اجزاء متمایز هست درهم نیافیم تا مانند اجزاء و نخ‌های رنگارنگ متمایز تبدیل به یک قالی شوند که منتهی به انقلاب می‌شود ... آنگاه این فعالیت‌ها به طور خود به خودی و به طور اجتناب ناپذیر در یک قالب دیگر سنتز خواهند شد و تبدیل «به بخش دیگری از صحنه جاری» خواهند شد.

آواکیان در مبارزه ضد فاشیستی که در آمریکا رهبری کرده است، هدف «پیروز شدن» را دنبال می‌کند. پیروز شدن در یک انقلاب واقعی در آمریکا و تبدیل آن به پیروزی در سراسر جهان. آواکیان به شکست انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم نیز این گونه نگاه کرده است که باید از شکست آنها درس بگیریم و دوباره موج نوینی از انقلاب‌های کمونیستی و استقرار جوامع سوسیالیستی به راه اندازیم. و همواره تاکید کرده است: به نام بشریت و برای رهایی بشریت. زیرا دیگر بس است فقر، جنگ، نابودی محیط زیست، پدرسالاری، نژادپرستی، فاشیسم و ...

آواکیان هرگز چشم خود را از این مساله بر نمی‌دارد - معنی پیروز نشدن چیست؟ واقعا چه حسی دارد که آدم اجازه دهد این سیستم به کارش ادامه دهد. این حس رنج آور همیشه با او هست که، بابا این‌ها آدم‌های واقعی در شمار میلیاردری هستند که هر روز روی غلتک شکنجه قرار می‌گیرند و لای چرخ دنده‌ها خرد می‌شوند. اما او هرگز فراموش نمی‌کند که توده‌های مردم برای مغلوب کردن این سیستم یک بنیاد علمی نیاز دارند. راهی برای خلاص شدن و پیروز شدن هست. اما این امکان به راحتی تحقق پیدا نمی‌کند و نیازمند کار و فکر عظیم است. اما امکانی واقعی است. آواکیان به کمونیست‌ها می‌آموزد که وجود ما به عنوان کمونیست جواب به این ضرورت است و با همین جهت گیری باید بر میلیون‌ها نفر تاثیر بگذاریم و هزاران نفر را به شکل کمونیستی انقلابی جلب و تعلیم و سازمان دهیم و قادر کنیم که برای اهداف این انقلاب فعالانه مبارزه کنند. واضح است که این کار نیازمند مبارزه است زیرا توده‌های مردم به طور خود به خودی به این راه جذب نمی‌شوند. حتا وقتی که به سمت انقلاب کشیده می‌شوند، با اشاعه دائمی ضد کمونیسم، حملات دائمی به وحدت مبارزه جویانه ما مواجه می‌شوند. حتا خود کمونیست‌ها هم در معرض کشش‌های مختلف هستند و باید علیه خودرویی مبارزه کنند.

جمهوری اسلامی یعنی گسترش بحران اقتصادی و بیکاری و فقر

متن زیر گزیده‌ای از مقاله «تضادهای امپریالیستی، بحران جمهوری اسلامی و بدیل وضعیت» از نشریه حقیقت شماره ۸۷ اسفند ۱۳۹۹ است که با کمی ویرایش آن را منتشر می‌کنیم. برای مطالعه تمام مقاله به سایت cpimlm.org رجوع کنید. اهمیت این نوشته در آن است که بازتاب علمی تضادهای ذاتی جمهوری اسلامی است که آن را درگیر بحران غیرقابل علاج کرده و دائماً پاره پاره و لرزان می‌کند و پایه‌های عینی و ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی به واسطه یک انقلاب کمونیستی را هرچه بیشتر نشان می‌دهد.

محرک‌های بحران داخلی جمهوری اسلامی و نسبت اوضاع داخلی دولت سرمایه دار دینمدار جمهوری اسلامی به بحران‌های امپریالیستی چیست؟ در جواب، ابتدا دو گام اساسی جهت ترسیم چارچوب تحلیلی خود را توضیح داده و پس از آن وارد بررسی اوضاع مشخص خواهیم شد.

در انتها خواهیم گفت، چرا «انقلاب و نه چیزی کمتر از آن...» فراتر از یک شعار «رادیکال» است و به واقع بدون بسیج شدن حول این بدیل، جز تشدید رنج و فلاکت توده‌های مردم و افزایش جنایات نظام جمهوری اسلامی که بخشی تبعی از سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکم در جهان است، شاهد چیز دیگری نخواهیم بود.

گام اول تحلیل: تضاد اساسی و اشکال حرکت آن

افزایش اعتراضات اقشار، گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی، افزایش سرکوب‌ها، افزایش افسار گسیخته تورم، گسترش افسار گسیخته فقر و بیکاری در کنار فاکتورهای کثیر دیگر نشان از بحران چند جانبه جمهوری اسلامی دارد. انگشت گذاشتن بر بحران جمهوری اسلامی و ارائه شواهدی از این قبیل، تازگی ندارد. اما نکته اساسی نشان دادن نیرو محرکه‌های این بحران همه جانبه و هر دم گسترش یابنده است.

سوال این است، چه عواملی دست اندر کار تشدید بحران دولت جمهوری اسلامی است؟ محرک بحران‌ها آیا فساد اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی است؟ اقتصاد فشل داخلی آن است؟ مقررات زدایی، خصوصی سازی‌های گسترده و فشار بر جنبش کارگری است؟ نحیف بودن/کردن بدنه جنبش کارگری و سرکوب آنهاست؟ تحریم‌های فزاینده دول خارجی به سرمدمداری آمریکا است؟ یا...

باید بگوییم که همه فاکتورهای فوق الذکر در کنار شماری از فاکتورها و سیاست‌گذاری‌های دیگر، کما بیش، در این بحران نقش ایفا کرده اند. اما این‌ها تبارزات یک **تضاد اساسی و اشکال حرکت آن** تضادند. (در ادامه توضیح خواهیم داد) مسئله این است که مینا و محرکه این فاکتورها و تضادها را بشناسیم و از اکتفا به فاکتورهای خام فراتر رویم و به دور از دام‌های معرفت‌شناسی امپریالیستی به تحلیل این فاکتورها و روابط شان با یکدیگر بپردازیم.

برای شناخت جوامع باید ابتدا **روابط تولید** هر جامعه را بشناسیم. روابط تولیدی، زیر بنایی هستند که در وهله نهایی تعیین کننده اند. **تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری چیست و چطور عمل می‌کند؟** انگلس در آنتی دورینگ (آنتی دورینگ، جنبه تئوریک) بیان کرد (و تحلیل‌های مارکس در کاپیتال نیز موید آن است) که، تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری، **تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی** است. یعنی از یک سو سرمایه‌داری تولید را به سطح گسترده‌ای اجتماعی کرده است اما خود این تولید اجتماعی در محدوده تنگ مالکیت خصوصی سرمایه داران قرار دارد. اما همانگونه که انگلس نیز اشاره می‌کند، این تضاد اساسی دو شکل حرکت در هم تافته را به خود می‌گیرد و در دو تضاد یا دو شکل حرکتی، تبارز می‌یابد. از یک سو تضاد بین آناشری (هرج و مرج) در سطح گسترده بازار سرمایه‌داری و ارگانیزاسیون (سازمان دهی) در هر واحد تولیدی و شکل دوم حرکت تضاد اساسی تخصص بین بورژوازی و پرولتاریا است: «شیوه تولید سرمایه‌داری در این دو شکل تظاهر تضاد، که از حیث منشأ، ذاتی این شیوه تولید هستند، حرکت می‌کند و بدون هیچ گونه راه‌گریزی «دور باطلی» را ترسیم می‌کند...» (آنتی دورینگ؛ ۳۴۳)

ذکر چند نکته در این باره مهم است: ۱- تضاد اساسی و شکل‌های حرکت آن نه فرع بر شیوه تولید سرمایه داری، که «ذاتی این شیوه تولید هستند». بنابراین تضاد و بحران سرمایه‌داری نیز برخاسته از آن می‌باشد ۲- «تضاد اساسی سرمایه داری، شالوده مادی این دو شکل حرکت است و این تضاد شکل جداگانه از این حرکت را برای خود ندارد.» (آمریکا در سراشیب؛ ۲۹) ۳- علی‌رغم اینکه رابطه بین بورژوازی و پرولتاریا «اساسی ترین رابطه تولید سرمایه‌داری است... آنچه باعث می‌شود که تولید کنندگان سرمایه دار در مقیاسی گسترده و شدیدتر از پیش طبقه کارگر را استثمار کنند، صرف وجود پرولترهای بی چیز یا تضاد طبقاتی به خودی خود نبوده بلکه روابط هر ج و مرج ما بین سرمایه داران است.» (همان)

به پرداخت بیشتر نکته سوم بپردازیم: در شیوه تولید سرمایه‌داری ما با مالکیت‌های خصوصی متفاوتی در قالب بنگاه‌هایی سر و کار داریم که هر یک برای کسب سود بیشتر با یکدیگر در حال رقابت‌اند بدون این که بدانند دیگری در سودای چه کاری است (تضاد سازماندهی در یک واحد تولیدی با حاکم بودن آناشری در گستره تولید سرمایه داری). آنچه این مالکیت‌های خصوصی منفرد را به یکدیگر مرتبط می‌کند، قانون ارزش است، به این معنا که هر کدام از این بنگاه‌های اقتصادی برای کسب سود خود باید «کار اجتماعاً لازم» را که در کالایشان نهفته است، مدام کاهش دهند و کالایشان را با ارزش نهفته کم تری تولید کنند تا بتوانند در بازار با نرخ سود بالاتری نسبت به سرمایه داران تولید کننده همان محصول، کالای خود را عرضه کنند و از دیگران پیشی بگیرند و دیگران را ورشکسته کنند و خودشان بزرگتر شوند. برای تحقق این امر هر کدام از بنگاه‌ها باید هزینه‌های خود را به طرق مختلف پایین بیاورند (مثلاً، استخدام و اخراج سریع کارگران، «مهاجرت» سرمایه به مناطق جغرافیایی که نیروی کار کارگر ارزان‌تر و امکان فوق‌استثمار فراهم است) و همچنین فن آوری تولید خود را پیشرفته‌تر کنند. بنگاه‌های اقتصادی در درون شیوه تولید سرمایه‌داری اگر بنا است، بمانند و به کسب سود بپردازند مجبورند که به صورت مدام به تکامل نیروی مولده خود بپردازند. به قول انگلس، «این نیروی محرکه هرج و مرج در تولید اجتماعی است که قابلیت تکامل نامتناهی ماشین آلات صنعت بزرگ را به یک قانون اجباری برای هر سرمایه دار صنعتی تبدیل می‌کند تا ماشین آلتش را برای جلوگیری از زوال خود، هر چه بیشتر تکمیل کند.» (آنتی دورینگ؛ ۳۴۳) این یک رقابت کور در اقتصاد سرمایه‌داری است. زیرا هیچ یک از سرمایه داران نمی‌دانند که رقبایشان در بازار چه «آسی» از آستین بیرون خواهند آورد. درک این کارکرد جنون آمیز، که دائماً موجب نابودی مدارهای تولید و حیات انسان‌ها و نابودی محیط زیست می‌شود، نشان می‌دهد که تا چه حد تحریف و حمله به اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی که مبتنی بر مالکیت همگانی بر ابزار تولید (از جمله فن آوری) است و تحقیر آن تحت عنوان اقتصاد «آمرانه» صرفاً بیان نگاه و ایدئولوژی ضد انسانی سرمایه‌داری است.

علی‌رغم اینکه خود تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، تضادی آنتاگونیستی و برآمده از تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری است؛ اما عملکرد تضاد آناشری-ارگانیزاسیون (هرج و مرج- سازمان دهی) در تولید و اجبار سرمایه دار به هر چه ارگانیزه‌تر کردن واحدهای تولید خصوصی است که تضاد

بین بورژوازی و پرولتاریا را نیز تشدید یا تضعیف می‌کند. البته این رابطه به معنای برقراری رابطه علت و معلولی خطی بین این دو شکل حرکت نیست، و فراموش نکرده‌ایم که این دو شکل حرکت یا این دو تضاد با هم رابطه دیالکتیکی و برهم کنش متقابل دارند. اما، شکل حرکتی عمده تضاد اساسی سرمایه داری، تضاد بین آنارشی و ارگانیزاسیون است. یعنی، این حرکت است که حرکت دیگر (تضاد بورژوازی و پرولتاریا) را شکل داده و شرایط آن را تعیین می‌کند. در همین معنا است که لوتا در کتاب درخشان «آمریکا در سراشیب» با بسط تزه‌های ماتریالیستی مارکس، انگلس و لنین (در مبحث امپریالیسم) عنوان می‌کند: «حرکت منتج از آنارشی شکل عمده حرکت تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی تملک است.» و با تکیه به تحلیلی عمیقاً ماتریالیستی و دیدن دیالکتیک روابط، اضافه می‌کند: «مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی با تغییرات در روابط تولید در فعل و انفعال بوده و تضاد طبقاتی با روابط و تضادهای میان سرمایه‌ها تداخل می‌کند. اما آنارشی تولید سرمایه داری، تحولات اساسی‌ای را در عرصه مادی ایجاد می‌کند که صحنه مبارزه طبقاتی را می‌چیند.» (آمریکا در سراشیب: ۳۰)

این تحلیل دقیق، راه به شناخت کهنه روابط تولیدی سرمایه‌داری دارد و همین تحلیل علمی از روابط تولید سرمایه‌داری است که ما را از خام اندیشی‌های اکتونومیستی به دور نگه می‌دارد. مبتنی بر این تحلیل به جای تکیه تجربی بر افزایش و کاهش اعتصابات کارگری یا افزایش یا کاهش دستمزدها، ما می‌توانیم روندها و نیروهای زیربنایی آن تبارزات را تحلیل کنیم و به تحلیل سیاسی این تبارزات بپردازیم. زیرا شناخت واقعیت برای تغییر آن و تشخیص راه تغییر آن تعیین کننده است.

بر گردیم به اوضاع جمهوری اسلامی بر لبه‌های این تضاد.

جمهوری اسلامی نمی‌تواند بحران‌های داخلی‌اش را مهار کند، چرا که اگر قرار باشد «روابط معمول» اقتصادی با غرب را بی‌بگیرد و چرخ اقتصادش بچرخد، باید به منافع ایالات متحده گردن بگذارد. از سوی دیگر جمهوری اسلامی، نمی‌تواند کاملاً به سمت چین و روسیه بچرخد، نه اینکه نخواهد. اساساً نمی‌تواند، به این دلیل که خاصه چین علی‌الحساب نمی‌خواهد و نمی‌تواند، با حمایت تمام قد اقتصادی-سیاسی از جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا قرار بگیرد.

گرفتار شدن جمهوری اسلامی در این تضادهای امپریالیستی، نزاع‌های درون حاکمیتی جمهوری اسلامی را در جهت سوگیری له یا علیه آمریکا تشدید کرده است. مضافاً، جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند مستقل از بازار جهانی تولید سودآور سرمایه‌ها را تضمین کند. همین امر است که امکان‌های جمهوری اسلامی جهت تحقق مطالبات حداقلی حاشیه نشینان، کارگران و کارمندان را به بن بست کشانده و در این بن بست، راهی جز سرکوب معترضین ندارد.

بدیل وضعیت

جمهوری اسلامی بین دو سنگ آسیاب، تضادهای حدت یابنده امپریالیستی و گسل‌ها و تضادهای درون جامعه، قرار دارد. همانطور که در بالا تلاش کردیم نشان دهیم، این دو سنگ آسیاب، با تعیین کنندگی تضادهای جهانی، در نسبت وثیقی با یکدیگر قرار دارند.

زیربنای سیستم جمهوری اسلامی ساختار اقتصادی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و روبنای سیاسی آن ساختار تئوکراتیک فاشیستی است. ساختار اقتصادی سرمایه دارانه جمهوری اسلامی، اساساً بحران‌زا است، اما موقعیت تحت سلطه بودن آن در روابط امپریالیستی و ناهمگنی و اعوجاج که مشخصه تمامی سرمایه داری‌های تحت سلطه در روابط امپریالیستی است (۱)، بحران‌های درونی ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی را حاد کرده است. این زیربنای اقتصادی در نسبت با روبنای تئوکراتیکش، گسل‌ها و تضادهای مهمی از قبیل فقر، ستمگری ملی، پدرسالاری، نابودی محیط زیست، بی‌حقوقی مدنی و سیاسی را موجب شده است. هر یک از این گسل‌ها در وهله‌هایی موجب بروز زمین لرزه‌هایی در زمین سیاسی اجتماعی ایران می‌شوند و مردم را به جنبش وا می‌دارند. شورش‌های مکرر اجتماعی، تبارز تضعیف مشروعیت این سیستم نیز هست. برخی روشنفکران و بخشی از مردم گمان می‌کنند، بحران‌های جامعه ایران، ناشی از عدم وجود یک «دولت متعارف» است و اگر «دولت متعارف» قدرت را به دست بگیرد که بتواند روابط حسنه‌ای با غرب داشته باشد و تحریم‌ها لغو شود، تضادهای جامعه حل شده یا تخفیف خواهند یافت. اما، این وضعیت نتیجه تحریم‌ها نیست. این وضعیت با تحریم‌ها تشدید شده است. خصوصی سازی‌ها و بیکار سازی‌ها و واقع فقیرسازی‌ها در دیگر کشورهای موسوم به «جهان سوم» که هیچ تحریمی هم علیه شان اعمال نمی‌شود وجود دارد. مانند ترکیه و هند و مصر و اندونزی و غیره. مسئله بحران‌های جهانی، خاصه بحران‌های کشورهای تحت سلطه، فراتر از تحریم یا توافق است؛ مبنای همه این تحریم و توافقات، روابط سرمایه داری-امپریالیستی است. به علاوه، ساختار این روابط اکنون، در مقیاس جهانی، دچار بحرانی شدید شده است که چشم انداز فروکش و حل آن در چارچوب سیستم سرمایه داری-امپریالیسم دیده نمی‌شود.

به طور قطع و یقین، هیچ امکانی برای رهایی توده‌ها در چارچوب نظم مستقر نیست. برای تغییر رادیکال این واقعیت فلاکت بار که سایه جنگ و فقر و ستم‌اش هر لحظه بشریت را در کام خودش گرفته، نیازمند انقلاب نوین سوسیالیستی‌ای هستیم که قدرت سیاسی و شیوه تولیدی اساساً متفاوتی را نمایندگی کند.

توضیحات:

- (1) نظام سرمایه‌داری در ایران نسبت به نظام سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه داری-امپریالیستی مانند آمریکا و کشورهای اروپایی و ژاپن و چین و روسیه خصلت ویژه خود را دارد. به این معنا که نظام سرمایه‌داری در ایران به طور تبعی در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شده و این نظام جهانی طبق منافع کشورهای سرمایه داری-امپریالیستی و در جواب به ضرورت سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی و رقابت میان آنها ساختار بندی شده است. جمهوری اسلامی با وجود تمام ویژگی‌هایش به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی متصل است و همین وابستگی ضرورت‌ها و جبرهای گریزناپذیری را برایش ایجاد کرده و آن را مجبور می‌کند که برای بقای خود به جنگ‌های منطقه‌ای بیشتر کشیده شود، با ترکیه و افغانستان و عراق وارد جنگ آب بشود، منابع زیرزمینی و معدنی و آبی و ارضی و انسانی ایران را در اختیار سرمایه‌های امپریالیستی رقیب آمریکا (به ویژه چینی و روسی بگذارد) و بهره‌کشی از نیروی انسانی و منابع سرزمینی را تا حد فرسوده کردن نیروی انسانی و غارت منابع سرزمینی پیش ببرد. این‌ها همه ناشی از قوای محرکه اصلی سرمایه‌داری هستند.

منابع

انگلس، فردریک (۱۳۸۲)؛ آنتی دورینگ یا علم انقلاب، ترجمه: آرش پیشاهنگ؛ انتشارات جامی
 لنین، ولادیمیر (۱۳۹۰)؛ امپریالیسم-الترین مرحله سرمایه داری، انتشارات حزب توده ایران، ترجمه: محمد پورهرمزبان
 لوتا، ریموند؛ آمریکا در سراشیب، ترجمه: منیر امیری، قابل دسترس در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م)

مقالات

لوتا، ریموند؛ انتخاب فاشیست نمونه در کاخ سفید؛ قابل دسترس در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م)

اوضاع جهان و یک حقیقت اساسی و بنیادین

هر هفته که می‌گذرد، حرفی که باب آواکیان در مصاحبه اخیرش گفته و ضوح بیشتری می‌یابد:

«دیگر نمی‌توانیم اجازه دهیم که امپریالیست‌ها بر جهان حکومت کنند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. باید هرچه زودتر سرنگونشان کنیم.»

شکافتن دروغ‌ها، از سطح به اعماق نفوذ کردن، دینامیک‌های کلان جهان امپریالیستی پشت جنگ اوکراین؛ و درس‌هایی از زمانی که شوروی یک کشور سوسیالیستی واقعی بود

ریموند لوتا

مارس ۲۰۲۲

باید به طور مکرر گفت: وقتی پای لشکرکشی‌های ناعادلانه، تجاوز به حاکمیت ملی دیگران و تغییر رژیم‌ها وسط می‌آید، هیچ قدرت امپریالیستی دیگر به گرد پای آمریکا نمی‌رسد. هر کس که ذره‌ای احساس و وجدان دارد باید با تجاوز بیرحمانه اوکراین توسط روسیه مخالفت کند. اما ما که در «شکم هیولا» در ایالات متحده آمریکا هستیم باید عمدتاً حاکمان امپریالیست خود را محکوم و اهداف و اعمالش را افشا کنیم. اینها بزرگترین استثمارگران و استثمارکنندگان مردم جهان هستند. باید مکرراً اعلام کرد که: بر خلاف ادعاهای امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا، آنها هرگز «محافظین دموکراسی علیه اقتدارگرایی» نیستند. آنها به دنبال منافع استثمارگرانه و جنایتکارانه‌شان هستند. و این کار را به نام ما انجام می‌دهند و می‌خواهند برای جنایت‌های امپراتوری، حامی جمع کنند.

جنگ اوکراین: جنگ میان دموکراسی و اتوکراسی نیست. بلکه جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی رقیب است

برای نشان دادن این که اوکراین، میدان جنگ برای دموکراسی نیست بلکه میدان رقابت امپریالیستی میان امپریالیسم روسیه از یک طرف و امپریالیست‌های ایالات متحده و غرب از سوی دیگر است، بیایید کمی وسیع‌تر نگاه کنیم. یعنی، به تحولات و دینامیک‌های جهانی که این جنگ را شکل می‌دهد.

تاریخ اوکراین و روسیه را خیلی‌ها نمی‌دانند یا آن را به صورت تحریف شده از امپریالیست‌های آمریکایی دریافت کرده‌اند. در این جا کمی به تاریخ نگاه خواهیم کرد. اما به طور مفصل‌تر می‌توانید در وبسایت زیر آن را بخوانید. www.revcom.us

اول، کمی پیش زمینه. اوکراین کشور ۴۴ میلیون نفری است که تاریخی غنی دارد. دومین کشور بزرگ اروپا است و مرز زمینی ۱۵۰۰ مایلی با روسیه دارد. همچنین با لهستان، مجارستان و رومانی همسایه است. دریای سیاه، در جنوب آن قرار دارد که برای تجارت اوکراین و ترکیه و به ویژه برای روسیه بسیار مهم است. از نظر اقتصادی، این منطقه برای روسیه به مثابه یک قدرت امپریالیستی بسیار مهم است. زیرا راه‌های آبی آن برای صادرات نفت و گاز طبیعی و همچنین غلات است و به این ترتیب، اهرم مهمی در رابطه با کشورهایی که وابسته به واردات این مواد هستند می‌باشد. منطقه دریای سیاه برای قدرت نمایی نظامی روسیه به سمت اروپا، آسیای مرکزی و خاورمیانه نیز مهم است. روسیه یک پایگاه نظامی دریایی مهم در کریمه دارد. این جا منطقه‌ای است که بخشی از اوکراین بود اما در سال ۲۰۱۴ روسیه آن را تصرف کرد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۹۰ میلادی، امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا، دیگر کشورهای دریای سیاه مانند رومانی و مجارستان را وارد اتحاد نظامی اروپا یا ناتو کردند و ناتو هم تحت سرکردگی آمریکا است. با ورود اینها به ناتو، اوکراین که دارای مرزهای وسیع تری با روسیه است خیلی بیشتر با ایالات متحده آمریکا در هم تنیده شد و آمریکا از اوایل هزاره ۲۰۰۰ کمک‌های نظامی و اقتصادی بزرگی به اوکراین کرده است. آمریکا نقش مهمی در خیزش ۲۰۱۴ در اوکراین داشت که موجب به قدرت رسیدن حکومت نزدیک به آمریکا و مایل به عضویت در ناتو شد.

آمریکا با عوام فریبی ناب امپریالیستی مسئله را طرح می‌کند. فقط تصور کنید که اگر روسیه یا چین یک اتحاد نظامی در بخش‌های بزرگی از آمریکای جنوبی داشت و اگر روسیه، مکزیک را وارد این اتحاد نظامی می‌کرد، واکنش امپریالیسم آمریکا چه می‌بود.

روسیه هم به نوبه خودش از ۲۰۱۴ آن بخش از اوکراین را که زبان‌شان روسی است زیر فشار گذاشته تا آن را جدا کرده و به روسیه ملحق کند. در ۲۰۱۶-۲۰۱۷ ناتو، نیروی‌های نظامی را که مجهز به سلاح‌های پیشرفته بودند در لهستان و دیگر دولت‌های بالتیک مانند استونی، لیتوانی و لتویا که هم مرز روسیه است و نزدیک به دومین شهر بزرگ آن یعنی سن پترزبورگ است، مستقر کرد. هم زمان، اوکراین به آمریکا نزدیک‌تر شده و مصمم است که عضو ناتو بشود. این است پس زمینه تجاوز روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲.

بر خلاف ادعای پوتین، هدف از تجاوز روسیه به اوکراین، پاکسازی آن از نیروهای فاشیست نازی نبود. این تجاوز طراحی شده است تا ظرفیت رقابت جویی روسیه را با ایالات متحده بالا ببرد: یعنی به نفوذ بیشتری در اروپا، آسیای مرکزی و خاورمیانه دست یابد و یک قطب قدرت روسی را به وجود آورد. آمریکا هم به نوبه خود اوکراین را مسلح می‌کند تا روسیه را تضعیف کرده و مانع از آن بشود که قدرت امپریالیستی‌اش را بیش از این تحکیم کند و به عنوان یک کشور امپریالیستی چالش‌های بزرگتری را برای نظم کنونی جهان که تحت سیطره آمریکا است و بیش از هر کس آمریکا را

منتفع می‌کند، به وجود آورد.

به این دلیل، اوکراین یک منطقه جنگی بین قدرت‌های امپریالیستی و منطقه برخورد میان اهداف استراتژیک آنهاست.. اما باید کمی به عقب برگردیم و تصویر بزرگتر را درک کنیم .

نظام امپریالیستی جهانی و اقتصاد جهانی امپریالیستی، در ۳۰ سال گذشته دستخوش تغییرات بزرگی شده اند. و این نظم امروز دستخوش تغییرات بیشتر و عمده‌ای است. آمریکا هنوز قوی ترین قدرت امپریالیستی از نظر اقتصادی و نظامی است. ایالات متحده یک شبکه جهانی گسترده و یکپارچه از استثمار را اداره می‌کند. این سازمان بر موسسات مالی بین المللی مانند صندوق بین المللی پول (IMF) تسلط دارد که از [آهرم] وام‌ها استفاده می‌کند و سیاست‌های اقتصادی را بر کشورهای جنوب جهانی تحمیل می‌کند تا توسعه آنها را برای خدمت به نیازهای امپریالیسم ایالات متحده و غرب تحریف کند. دلار هنوز نقش مرکزی، غالب و ممتازی در اقتصاد جهانی دارد (نفت به دلار است). ایالات متحده بیش از هر کشور دیگر، ارقام نجومی برای تسلیحات هزینه می‌کند. در ماورای بحار نزدیک به ۷۰۰ پایگاه در ۷۰ کشور جهان دارد. اما قدرت اقتصادی ایالات متحده و سهم آن از تولید جهانی، نسبت به چین سرمایه‌داری امپریالیستی - یک قدرت در حال ظهور - در حال کاهش است. و چین در حال افزایش یک چالش رو به رشد و همه جانبه (اقتصادی، مالی و نظامی) برای امپریالیسم ایالات متحده است. به عنوان مثال، چین وارد انواع پیمان‌های اقتصادی با کشورهای افریقایی شده و سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در استخراج مواد خام در افریقا انجام داده است. در عین حال، امپریالیست‌های آمریکا با روسیه به عنوان رقیب دیگری روبرو هستند که از نظر اقتصادی و نظامی تحت رهبری پوتین قدرتمندتر شده است. اروپای غربی برای تامین نفت و گاز طبیعی برای تقویت اقتصادهای امپریالیستی‌اش به شدت به روسیه وابسته شده است.

هر یک از این امپریالیست‌ها نقاط قوت و برتری‌های خاص خود را دارند، هر کدام آزادی خاصی برای عمل دارند. اما همه با این ضرورت مواجهند که در دفاع از امپراتوری هایشان و گسترش آن دست به عمل زده و واکنش نشان دهند. پوتین نمی‌تواند به آمریکا و اروپای غربی اجازه دهد روسیه را با اتحاد‌های خصمانه و سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته نظامی محاصره کنند. ایالات متحده نه تنها با چشم انداز امپریالیسم روسیه که بسیار تهاجمی است، بلکه با پتانسیل پیوستن روسیه و چین در اتحاد علیه امپریالیسم ایالات متحده مواجه است. حمله پوتین به اوکراین حرکتی برای بازگرداندن اوکراین به بلوک امپریالیستی خود است. این موضوع برای تقویت توانایی روسیه جهت رقابت و به چالش کشیدن ایالات متحده، به ویژه در منطقه اروپا و آسیا است. از سوی دیگر، ایالات متحده اوکراینی‌ها را برای تضعیف روسیه مسلح می‌کند و امیدوار است که روسیه را سرکوب کند. ایالات متحده از این جنگ برای محکم‌تر کردن رهبری خود و تسلط بر کشورهای امپریالیستی اروپای غربی استفاده می‌کند. آمریکا تحریم‌های شدیدی علیه روسیه اعمال می‌کند. این اصطلاح تحریم به چه چیزی دلالت دارد؟ این موضوع به اقدامات اقتصادی و مجازات‌هایی برای جلوگیری از دسترسی دشمن شما به بازارها، موسسات مالی و مکانیسم‌هایی که تجارت جهانی از طریق آن انجام می‌شود و مسدود کردن دسترسی سرمایه داران روسیه به دارایی‌های مالی در کشورهای دیگر اشاره دارد. آمریکا از تحریم‌ها برای خفه کردن طبقه حاکم و اقتصاد روسیه استفاده می‌کند. این یک وضعیت خطرناک است. این درگیری می‌تواند به سرعت تشدید شود و به یک رویارویی همه جانبه بین ایالات متحده و روسیه تبدیل شود. و در اینجا یک واقعیت هشدارآمیز وجود دارد: ایالات متحده و روسیه مالک و فرمانده ی ۹۰ درصد کلاهک‌های هسته‌ای جهان هستند. این معادل چیزی قریب به ۸۰۰۰ سلاح هسته‌ای است. ۲۰۰۰ فروند از این سلاح‌ها در حالت آماده باش عملیاتی قرار دارند. هر دو این قدرت‌ها این سلاح‌ها را در تیررس مناطق جنگی این جنگ و گسترش احتمالی آن قرار می‌دهند. این یک تهدید وجودی برای بشریت است.

حالا می‌توانیم بیشتر وارد این بحث بشویم. اما سه چیز را باید در نظر داشته باشیم: ۱- این درگیری در اوکراین حول استبداد روسیه در برابر دموکراسی آمریکایی نیست. این درگیری در مورد رقابت بین قدرت‌های امپریالیستی است. ۲- همانطور که باب آواکیان اخیرا نوشته است، هیچ یک از این قدرت‌ها منافع بشریت را نمایندگی نمی‌کنند. ما باید با همه آنها به عنوان هیولاها و اربابان بردگی مدرن، مخالفت کنیم. اما ما در ایالات متحده باید تاکید ویژه‌ای بر مخالفت با امپریالیست‌های "خودمان" داشته باشیم که رنج‌های بی حسابی را برای مردم جهان به ارمغان آورده اند. جنگ‌های بی پایان امپراتوری راه انداخته‌اند ... و بیش از هر کشوری در این سیاره به محیط زیست آسیب می‌رسانند. ۳- و نهایتا اینکه این جنگ در دوران نادری دارد رخ می‌دهد که بنا به تحلیل باب آواکیان بشریت بر سر دو راهی ایستاده است: آینده‌ای وحشتناک ... یا حقیقتا رهایی بخش. او نشان داده است که اکنون در دوران نادری به سر می‌بریم که انقلاب در آمریکا به واقع می‌تواند ممکن باشد. این چیزی است که باید برایش تدارک ببینیم.

زمانی که شوروی واقعا یک کشور سوسیالیستی بود؛ درسی عبرت انگیز از تاریخ

در پایان، من می‌خواهم چند دقیقه در مورد یک درس مهم و تجربه تاریخ صحبت کنم که لنز درک ما را گسترش می‌دهد.

یکی از روش‌های امپریالیست‌های ایالات متحده و رسانه‌های آنها در دادن اطلاعات غلط سیستماتیک به مردم این است که میان «استبداد روسیه» و امروز یک رشته ناگسستی ایجاد می‌کنند و می‌گویند: امپراتورها یا تزارهای روسیه در قرن‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹؛ لنین و استالین و حاکمان اتحاد جماهیر شوروی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و پوتین. اما این انگاره رشته بلانقطاع از «استبداد تزار» تا اکنون، یک واقعیت بزرگ را محو و پاک می‌کند. واقعیت این است که در تاریخ روسیه، عصری وجود داشت که واقعا رهایی بخش بود. یعنی، زمان انقلاب سوسیالیستی واقعی در روسیه: از سال ۱۹۱۷ تا اوایل دهه ۱۹۵۰، به ویژه در دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰. انقلاب شوروی الهام بخش ستم‌دیدگان و استثمار شادگان در سراسر جهان بود. انقلاب دگرگون کننده و آزادی بخش اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، به رهبری رهبر کمونیست ولادیمیر ایلیچ لنین، اولین جامعه سوسیالیستی



جهان را ایجاد کرد. این انقلاب آزادی بخش همچنین اولین دولت چند ملیتی جهان را بر اساس برابری ملت ها، فرهنگ ها و زبان ها به وجود آورد. روسیه قبل از انقلاب اغلب به عنوان «زندان ملل» به دلیل سرکوب وحشیانه ملیت های اقلیت توصیف می شد. (ایالات متحده امروز با حبس دسته جمعی سیاهان و رنگین پوستان می تواند ملقب به «زندان ملت ها» شود.)

سیاستی که لنین اتخاذ کرد و بر آن اصرار داشت، تعیین سرنوشت ملت ها و اقلیت هایی بود که قبلا تحت ستم قرار گرفته بودند و در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی (اتحاد جماهیر شوروی) به هم پیوستند، به این معنی که وحدت دولت سوسیالیستی جدید باید داوطلبانه باشد. قابل ذکر است که پوتین به هر حال لنین را به خاطر اعلام و به کار بردن اصل تعیین سرنوشت محکوم می کند!

انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ مردم اوکراین را در بر گرفت. جنگ داخلی ای که در سال های ۲۱-۱۹۱۸ به دنبال انقلاب آمد نیز اوکراین را درگیر کرد. در سال ۱۹۲۲، دولت جدید شوروی به اتحادیه جمهوری های سوسیالیستی شوروی تبدیل شد. نام کوتاه شده اش اتحاد جماهیر شوروی است. اوکراین یکی از ۱۲ جمهوری بنیانگذار بزرگ این اتحادیه بود (که علاوه بر اوکراین، همچنین شامل تعداد زیادی از سرزمین های خودگردان/ خودمختار از ملیت های قبلا سرکوب شده بود).

انقلاب شوروی تحت رهبری لنین و بعدها ژوزف استالین، اقدامات جسورانه و رادیکالی را برای غلبه بر نابرابری و تبعیض انجام داد. آموزش در جمهوری ها و مناطق اقلیت به زبان های بومی انجام می شد (که در امپراتوری سرکوبگر قدیمی روسیه ممنوع بود). تلاش هایی برای ایجاد رهبری های بومی و محلی در ملل تحت ستم سابق صورت گرفت و دولت شوروی تولید انبوه کتاب ها، مجلات، روزنامه ها، فیلم ها، اپراها را به زبان های غیر روسی تامین مالی کرد. هم زمان، دولت شوروی مبارزه ایدئولوژیک و آموزش علیه آنچه که عظمت طلبی روس نامیده می شد را آغاز کرد. این عظمت طلبی مانند برتری طلبی سفید در آمریکا بود و مبین اعتقاد به برتری مردم روسیه و حق آنها برای تسلط و سرکوب ملیت های دیگر بود.

تمام این تاریخ و تجربه مملو از درس، پاک شده است. می توانم به بحث در این مورد بپردازم که چرا و چگونه برخی از این سیاست های رهایی بخش بعدا واژگونه شدند و به تضعیف سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی خدمت کردند. این مسائلی است که باب آواکیان در مورد آن دوره جمع بندی کرده است. می توانید به مصاحبه مفصل و عمیقی که revcom.us با من در مورد این تاریخ انجام داده رجوع کنید و همینطور به وب سایت Set the Record Straight بروید و عمیق تر وارد این موضوع شوید.

فیلم اوپنهاইمر

متن اول بر مبنای صحبت‌های مریم جزایری در کانال یوتوب «دیالکتیک انقلاب» تهیه شده است و متن دوم، ترجمه متن سخنرانی ریموند لوتا در کتابفروشی «رولوشن» (انقلاب) در شهر نیویورک است. این برنامه در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۳ اجرا شد و سخنرانی لوتا در یوتوب تحت عنوان زیر قابل جستجو است:

Lotta on Oppenheimer

موضوع فیلم، نقش دانشمند فیزیک نظری به نام رابرت اوپنهاইمر، زاده نیویورک به سال ۱۹۰۴ است. او در جنگ جهانی دوم، ریاست آزمایشگاه لوس آلاموس در نیومکزیکوی آمریکا را بر عهده داشت و سرپرست پروژه نظامی ارتش آمریکا به نام «پروژه منتهن» بود که در جنگ جهانی دوم اولین بمب اتمی را ساخت.

در پایان جنگ جهانی دوم، روز ۶ اوت ۱۹۴۵ آمریکا یک بمب اتمی بر روی شهر هیروشیما و سه روز بعد بمب دیگری بر شهر ناگاساکی در ژاپن انداخت. بیش از دویست هزار نفر غیر نظامی درجا کشته شدند و به مرور ده‌ها هزار نفر دیگر در نتیجه تشعشعات رادیواکتیو جان باختند. این اولین و تا کنون آخرین بار بود که در جنگی بمب اتمی استفاده شده است. ژاپن، در ۱۵ اوت تسلیم شد. اما علت اصلی تسلیم شدن ژاپن، این بمب‌ها نبود. ژاپن، با اعلام جنگ اتحاد شوروی به ژاپن و حمله ارتش سرخ شوروی به منچوری در چین که در اشغال ژاپن بود و پیش از آن شکست سختی از نیروهای انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون در چین خورده بودند، آماده تسلیم بود.

بخش بزرگی از فیلم عجله در ساختن بمب اتم توسط امپریالیسم آمریکا را نشان می‌دهد. محرک عمده تعجیل کشف شکافت هسته‌ای توسط دو دانشمند در اتریش بود (لیزا مایتنر و اتو هان). این دو نفر، کشف خود را برای اولین بار در مجله «نیچر» به سال ۱۹۳۹ شرح دادند. به این ترتیب، هر دو طرف جنگ (جبهه متحدین تحت رهبری امپریالیسم آلمان نازی و جبهه متفقین تحت رهبری امپریالیسم آمریکا) با تب و تاب به دنبال ساخت بمب و استفاده از آن برای مقاصد جنگی شان بودند.

جنبه علمی و نقش دانشمندان: کشف شکافت هسته در سال ۱۹۳۸ امکان تئوریک ساختن بمب اتم را به وجود آورد. شکافت هسته‌ای فرآیندی است که یک اتم سنگین مثل اورانیوم به دو اتم سبک‌تر تقسیم می‌شود. یعنی هسته اتم بزرگ به هسته‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شود و در این تقسیم انرژی بالایی آزاد می‌شود و مهمتر این که، این شکستن، اگر کنترل شده نباشد، می‌تواند به طور زنجیره‌ای تداوم پیدا کند. نخستین بمب اتم که در پروژه منهتن ساخته شد، نتیجه تبدیل عناصر سنگین اورانیوم ۲۳۵ به عناصر کوچک‌تر و انرژی زیاد بود. این را بر سر هیروشیما انداختند. در بمب ناکازاکی از شکافت هسته‌ای پلوتونیوم ۲۳۹ استفاده شد.

پس از کشف شکافت هسته‌ای، در میان دانشمندانی که از رژیم نازی و دیگر کشورهای فاشیستی فرار کرده بودند، ترسی به وجود آمد از این که ممکن است رژیم نازی در آلمان به بمب اتمی دست یابد. مشخصاً انیشتین یکی از کسانی بود که همراه با دانشمند دیگری طی نامه‌ای نگرانی خود را به روزولت رئیس جمهور آمریکا به سال ۱۹۳۹ اعلام کردند.

در این فیلم، دانشمندان فیزیک دیگری مانند نیل بور دانمارکی، و هاینرگ آلمانی (نظریه پرداز اصل عدم قطعیت) و انریکو فرمی و ریچارد فاینمن و بسیاری دیگر حضور دارند. انریکو فرمی فیزیکدان نظری و تجربی از ایتالیا به آمریکا رفته بود و آزمایشگاهی در شیکاگو داشت و در زمینه تولید انرژی هسته‌ای پیشتاز بود و چندین پتنت استفاده از انرژی هسته‌ای را به ثبت رسانده بود که دولت آمریکا همه را از آن خود کرد.

شکار سرخ‌ها: بخش انتهایی فیلم بازجویی از اوپنهاইمر و محاکمه مخفی اوست. اما موضوع مرکزی این بازجویی‌ها و دفاعیه‌های اوپنهاইمر حول چیست؟ و چه حقی دارد از اوپنهاইمر گرفته می‌شود که او تلاش دارد حفظ کند؟ محکمه می‌خواهد مجوز تحقیقات هسته‌ای را از او بگیرد و او دارد برای حق داشتن مجوز امنیتی برای ادامه خدماتش به ارتش آمریکا می‌جنگد!

محاکمه در جو دوران مک کارتیسم است که دولت آمریکا حتا در هالیوود به دنبال «سرخ‌ها» می‌گشت. از سال ۱۹۴۷ طبق فرمان اجرایی ۹۸۳۵ رئیس جمهور ترومن به نام فرمان وفاداری، همه کارمندان دولت را زیر ذره بین ایدئولوژیک بردند و عده زیادی را از کار بیکار کردند. دورانی از **دموکراسی** آمریکا که حتا اعتصابات کارگری و نمایشنامه‌های برشت به عنوان نفوذ شوروی سرکوب می‌شد و لیست اف بی آی تحت ریاست جی. ادگار هوور از مشکوکین به کمونیسم هر روز طویل‌تر می‌شد. دورانی که کارگردانان هالیوود را زیر فشار مجبور به «لو دادن» کسانی می‌کردند که کوچکترین گرایش همدلی با شوروی داشتند. یکی از آنها که مرتکب خطا شد، الیا کازان کارگردان معروف هالیوود و سازنده فیلم معروف زنده باد زاپاتا بود.

اوضاع کنونی: اگر چارچوب اوضاع کنونی دنیا و شباهت هایش به جنگ جهانی دوم را در نظر بیاوریم، اهمیت فیلم و پیامش را می‌توانیم بهتر بفهمیم. ما امروز با دو خطر که موجودیت بشر را تهدید می‌کند روبرو هستیم: نابودی محیط زیست به اضافه رقابت خصمانه و نظامی قدرتهای امپریالیستی (آمریکا و اروپا در یک طرف و روسیه و چین در طرف دیگر) و تدارک تب آلود آنها برای نمایش قدرت هسته‌ای. رقابت کمابیش «مسالمت آمیز» این قدرتهای امپریالیستی در عرصه تجاری و نفوذ در مناطق سیاسی و جغرافیایی تحت نفوذ همدیگر که در دو دهه گذشته به

ویران کردن کشورهایمانند افغانستان و عراق و سوریه و یمن از طریق جنگ‌های نیابتی منتهی شده است، اکنون تبدیل به صف آرای هیستهای آشکار آنان در مقابل هم شده است. جنگ اوکراین در قلب اروپا، بر خلاف تبلیغات امپریالیست‌های غربی نه جنگ میان **دموکراسی و اتوکراسی**،

بلکه جنگ میان امپریالیسم روسیه با حمایت چین با امپریالیست‌های گردآمده در ناتو تحت رهبری امپریالیسم آمریکا است. تدارک چین برای جنگ با آمریکا نه به خاطر مقاومت در مقابل «استعمار» بلکه برای گرفتن جای امپریالیسم آمریکا در مناطق کلیدی جهان (مانند خاورمیانه) است.

ریموند لوتا در سخنرانی مختصر اما بسیار عمیق‌اش این ارزیابی را از فیلم می‌کند: فیلمی از زمان ما است اما برای زمان ما نیست. یعنی، زمانی درست شده که خطر یک جنگ هسته‌ای جهان را تهدید می‌کند. اما پیام خطرناکی در بر دارد. چون به طرز عجیبی اختراع بمب اتم و استفاده از آن برای کشتار بیش از ۲۰۰ هزار نفر در شهرهای هیروشما و ناگاساکی را موجه جلوه می‌دهد.

لوتا سه نکته را بحث می‌کند: اول، چرا جنگ جهانی دوم «جنگ خوب» برای تحکیم دموکراسی و مقابله با فاشیسم نبود. دوم، چرا رابرت اوپنهاইمر که مترقی بود و تمایلات چپ هم داشت در جنایات جنگی دست داشت. سوم، چرا ما و میلیون‌ها نفر از ما باید شیوه دیگری از زندگی کردن را مطالبه کنیم، سیستمی کاملاً متفاوت که بمب‌های اتمی را از بین خواهد برد و انقلابی را پایه ریزی خواهد کرد تا به آن اهداف دست یابیم.

اوپنهاইمر به امپریالیسم آمریکا خدمت کرد و ما مسؤل هستیم یک دنیای جدید خلق کنیم

اوپنهاইمر دانشمندی بود که همراه تیم خود بمبی را اختراع کرد که ارتش آمریکا، در سال ۱۹۴۵ روی شهرهای هیروشیما و ناگاساکی انداخت. آمریکا از این بابت هرگز عذرخواهی نکرد.

یک انتقاد بزرگ از فیلم این است که صحنه‌های وحشتناک انداختن بمب را در این دو شهر نشان نمی‌دهد. حرارت بمب‌هایی که روی این دو شهر انداختند، یک میلیون درجه بود که بادهایی به سرعت ۱۶۰۰ کیلومتر تولید کرد. عکس‌های هوایی و زمینی بخشی از این خرابی‌های دهشتناک را نشان می‌دهد. جنازه‌ها همه جا پخش شده اند، پوست‌های تن کنده شده اند، بچه‌ای که می‌خواهد از پستان زنان مرده شیر بخورد، جنازه‌ها در کرانه‌های رودخانه‌ها روی آب غوطه ورنند. و آنهایی هم که زنده مانده‌اند از بسیاری از بیماری‌های مختلف و سرطان رنج خواهند برد.

و حالا هشتاد سال بعد از آن، با امکان وقوع یک جنگ اتمی مواجه هستیم. آمریکا با تسلیحات اتمی آماده به آتش خود با روسیه که او هم مجهز به همین تسلیحات هست، از طریق اوکراین وارد جنگ شده است تا آن را تضعیف کند و در عین حال با چین سر شاخ شده است. آمریکا، روسیه و چین هر سه امپریالیست‌هایی هستند که با هم رقابت می‌کنند، هر سه در بازار جهانی به دنبال کارگر ارزان هستند، در جستجوی بازارهای جدیدتر برای کوبالت و لیتیوم برای دستگاه‌های الکترونیکی و تیتونیم برای تسلیحات جنگی شان هستند. با هم برای کنترل مناطق مهم در آمریکای جنوبی، آفریقا، خاورمیانه و هر جای دیگر رقابت می‌کنند و هر سه، قدرت‌های نظامی شان را با این اهداف بسط می‌دهند. آمریکا در بالاترین رده این امپریالیست‌ها قرار دارد، و بر مبنای استثمار مردم بی چیز جهان صاحب بزرگترین اقتصاد جهان است و بودجه نظامی‌اش بیشتر از مجموع بودجه نظامی ده کشور بعد از خود که روسیه و چین هم شامل آن می‌شود، است. در تاریخ معاصر آمریکا بیشتر از هر کشوری دست به تجاوز و کودتا و دخالت در کشورهای دیگر زده است و همه این کارها را تحت نام «جنگ با دیکتاتوری و برای دموکراسی» انجام داده است. به خاکستر نشانیدن هیروشیما و ناگاساکی، ده‌ها سال نسل کشی و سلطه آمریکا را به دنبال داشت که حکمرانان آمریکا آن را «قرن آمریکا» نامیده اند.

برگردیم به جنگ جهانی دوم: به ما آموخته بودند که آمریکا وارد جنگ جهانی دوم شد تا فاشیست‌های ظالم و مستبد را از بین ببرد. فقط به چند نکته تاریخی بسنده می‌کنم: جنگ جهانی دوم از سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به وقوع پیوست. دو گروه از امپریالیست‌ها برای سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی با هم می‌جنگیدند، یک طرف متحدین - آلمان، ایتالیا و ژاپن - و طرف دیگر متفقین - آمریکا، انگلیس و فرانسه - بودند. آلمان قصد داشت اولین قدرت در اروپا شود و می‌خواست قدرت خود را جایگزین انگلیس و فرانسه در مستعمرات آنها بکند. ژاپن می‌خواست قدرت اول در منطقه خود باشد و به همین جهت هم به چین حمله کرد. انگلیس و فرانسه می‌خواستند مستعمرات خود را در هندوستان و ویتنام نگه دارند. آمریکا می‌خواست قدرت اول در آسیا باشد، بانکدار اروپا و جهان باشد و همچنین در مناطق نفوذ انگلیس و فرانسه در خاورمیانه و آسیا و آفریقا نفوذ کند.

جنگ جهانی دوم جنگی بود بین امپریالیست‌های رقیب. آن دمکراسی که قدرت‌های متحد ادعا می‌کردند برایش می‌جنگند در حقیقت تلاشی بود برای استخراج ثروت. انگلیس می‌خواست از هندوستان، جامائیکا، کنیا و کشورهای بی شمار دیگر ثروت استخراج کند. و مبارزات مردم آن کشورها را بیرحمانه سرکوب کند. در زمان جنگ، چرچیل با فرستادن غلات هند به سربازان انگلیسی باعث مرگ میلیون‌ها نفر از مردم هند از قحطی شد. فرانسه حق خود می‌دانست کارگران را شدیداً استثمار کند و از مستعمرات آسیای جنوب شرقی و قلب آفریقا ثروت استخراج کند.

کتاب «الگوی آمریکایی هیتلر: ایالات متحده آمریکا و شکل‌گیری قوانین نژادی در رژیم نازی» نوشته جیمز ویتمن، دروغین بودن تقابل ایده آل‌های دموکراسی آمریکایی با نژادپرستی هیتلری را نشان می‌دهد. در واقع، رهبران نازی و سیاستمداران آن، قوانین نژادپرستانه و حقوق شهروندی خود را از آمریکا الهام گرفته بودند: از جمله قوانین خشونت بار جداسازی و تبعیض علیه سیاهان و قوانین برتری سفیدپوستان که حتا ازدواج دو فرد سیاه و سفید را قذغن می‌کرد. نازی‌ها این قوانین را به دقت مطالعه کرده و از روی آن قوانین ضد یهود و کشتار دسته جمعی را بنا کردند.

فاکتور دیگر در این جنگ، وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که توسط رهبران کمونیست خود در صدد بنای جامعه دیگری برای

شهروندان خود بود. آلمان در ۱۹۴۱ به شوروی حمله کرد و در نتیجه شوروی به گروه متفقین پیوست. هیچ کشوری به اندازه شوروی کشته نداد - ۲۶ میلیون نفر! آلمان سه چهارم نیروی ارتش خود را در جنگ با شوروی از دست داد. شوروی نقش عظیمی در شکست هیتلر داشت.

با این زمینه برگردیم به تصمیم آمریکا برای انداختن بمب اتمی روی ژاپن. ژاپن توسط دیپلمات هایش پیام تسلیم فرستاده بود. هیچ دلیل نظامی برای نابودی این دو شهر وجود نداشت. شهرهایی که غیر نظامی‌ها در آن اسکان داشتند. به قول تاریخ پژوه گار آل. پارافیس قصد آمریکا از انداختن این بمب دهشتناک دیپلماسی اتمی بوده است. آمریکا می‌خواست مطمئن شود که کنترل کامل بر توسعه ژاپن را خودش خواهد داشت. انداختن بمب اتمی خطر و تهدیدی از طرف آمریکا به شوروی بود تا بدانند که امپریالیسم آمریکا سرور جهان است! همچنین پیغامی بود به تمام دنیا که آمریکا بزرگترین گانگستر دنیا شده و هیچ کشوری نباید جرات مقابله با او را داشته باشد وگرنه همین بلا را به سرشان خواهد آورد.

نگاهی به فیلم اوپنهایمر کنیم: او و همکارانش فکر می‌کردند می‌خواهند به دموکراسی کمک کنند و نازی فاشیست را که خطری برای بشریت بود از بین ببرند. در حقیقت این دانشمندان ابزاری شدند برای اهداف امپریالیستی آمریکا که بتواند قدرت خود را در جهان در عصر «قرن آمریکایی» در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی تثبیت کند. چند سالی طول نکشید که آمریکا اتحاد نظامی خود، ناتو را در اروپا بنیان گذاشت و ایستگاه‌های اتمی خود را در چند کشور اروپا بنا کرد. در چند سال اول که از انداختن بمب اتمی گذشته بود، پرزیدنت ترومن گفت کمک‌های اقتصادی و نظامی به ترکیه و یونان باعث از بین بردن نیروهای انقلابی در آن کشورها خواهد شد. طولی نکشید که آمریکا جنگ نسل کشی در کره را به راه انداخت و یک و نیم تا دو میلیون جمعیت را کشت. اوپنهایمر و همکارانش ابزاری شدند برای امپریالیسم آمریکا و علاوه بر این بمبی را ساختند که خطری شد برای تمدن بشری -- همان چیزی که قصد داشتند جلوگیری را بگیرند. دهه‌های پیش رو، آمریکا این اسلحه را در مرکز دیپلماسی و استراتژی نظامی خود قرار داد. دکترین نظامی آمریکا این است که حق خود می‌داند پیش از دیگران خود از تسلیحات اتمی استفاده کند. (این جمله را لوتا دوبار تکرار می‌کند) آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، طرح‌های نظامی‌ای داشت که اگر حتی شوروی و چین، از اسلحه‌های غیر اتمی استفاده کنند، علیه آنها از سلاح‌های اتمی استفاده کند.

دنیل الزبرگ در کتاب «ماشین مرگ» در مورد ۲۴ بحران سند می‌آورد که چگونه آمریکا علیه شوروی، چین کمونیستی و ویتنامی‌هایی که برای آزادی می‌جنگیدند تهدید اتمی کرده بود.

دانشمندانی که روی بمب اتم کار می‌کردند باور کرده بودند که آمریکا نیروی مثبت و خوبی است. آنهایی که خود را مترقی و حتی کمونیست می‌دانستند فعالانه در ساختن اسلحه‌ای که تا به امروز تهدیدی برای بشریت است شرکت کردند. این اشخاص مترقی فکر می‌کردند آمریکا با تمام نقاط ضعفش نیروی خوبی است. جنبش کمونیستی بین المللی به رهبری شوروی این باور را تقویت کرده بود که مبارزه در کشورهای امپریالیستی به خاطر دموکراسی و مقابله با فاشیسم است. این اشتباه عظیمی بود که هزینه سیاسی عظیمی در بر داشت.

این مسؤلیت ماست که به دلایل بشر دوستانه و از این زاویه که امپریالیسم آمریکا باعث استثمار، بدبختی و چپاول مردم جهان است به نفع مردم دنیا عمل کنیم. ولی بسیاری از مترقی‌ها هنوز بر این باورند که دموکراسی آمریکا بعضی خوبی‌ها را دارد. فکر می‌کنند، آره برده‌داری و نسل کشی بومیان را داشت ولی مرتباً بهتر شده است. آنها با این استدلال که هیتلر، ژاپن و حتی پوتین، شی جی پین بدتر هستند، پشت جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین ایستاده‌اند. باب آواکیان در مورد دموکراسی می‌گوید: «آنچه که در آمریکا است، دموکراسی نیست بلکه سرمایه داری - امپریالیسم است و روینای سیاسی‌ای است که می‌خواهد این سرمایه‌داری - امپریالیسم را سر پا نگه دارد. آنچه آمریکا در دنیا پخش می‌کند، دموکراسی نیست بلکه امپریالیسم و رویناهای سیاسی آن است تا بتواند امپریالیسم‌اش را حفظ کند.»

فیلم اوپنهایمر فلیمی برای زمانه ما نیست ولی فلیمی است از زمانه ما. درس‌هایی را که باید از تاریخ یاد بگیریم نمی‌دهد و در حقیقت توجیهی برای اعمالی است که آمریکا در جنگ انجام داد. فیلم، حقایق روی زمین را نشان نمی‌دهد ولی می‌خواهد القا کند که این تصمیمی بسیار سخت ولی لازم برای آمریکا بود که این بمب را منفجر کند و اینکه آمریکا طرف خوب این جنگ بود.

در این فیلم، بازجویی از اوپنهایمر بخاطر اظهارنظرهای او علیه مسابقه تسلیحاتی را می‌بینیم. این بازجویی‌ها در زمانی است که در آمریکا امواج ضد کمونیستی توسط حکومت به راه افتاده و هر کس را که حامی حزب کمونیست آمریکا و شوروی سوسیالیستی بود و حتا افراد مترقی و آزادیخواه را مورد پیگرد قرار می‌دادند. محاکمه اوپنهایمر بر سر این مناقشه بود که آیا مجوز امنیتی‌اش را نگه دارد و از علم خود برای تداوم ماشین نسل کشی امپریالیسم استفاده کند یا نه. فیلم عامدانه دهشتناک بودن بمب و پیامدهای آن را از سیستم سرمایه داری - امپریالیسم جدا می‌کند. سیستمی که این تسلیحات را تولید و هر روز کامل تر و مدرنیزه تر می‌کند. فیلم اوپنهایمری را نشان می‌دهد که یک وطن پرست مخالف است، وطن پرستی که افکار خودش را دارد و به خاطر آن مجازات می‌شود. اما، درس واقعی اینجاست: وطن پرستی و وفاداری به کشور امپریالیست خود در هر صورت نتیجه‌اش خدمت به این سیستم می‌شود. حقیقت این است که ما در شکم هیولا داریم زندگی می‌کنیم و همانطور که باب آواکیان می‌گوید، وظیفه ماست که انرژی مان را متمرکز کنیم روی افشاگری و ضدیت با جنایات امپریالیسم آمریکا، با آماده شدنش برای یک جنگ دیگر و به راه انداختن انقلاب برای سرنگونی این سیستم. اگر در روسیه یا چین زندگی می‌کردیم باید همین تلاش‌ها را برای براندازی سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی آنها می‌کردیم. ولی ما در آمریکا زندگی می‌کنیم، و این وظیفه ما در قبال مردم جهان است، مردم کشورهایی که آمریکا به آنها حمله و کشورشان را اشغال کرده، منابع طبیعی شان را به غارت می‌برد و بچه هایشان مجبورند در کارگاه‌های عرق ریزان کار کنند. ۴۵ هزار کودک در معادن کبالت در کنگو کار می‌کنند، زنانی که در بعضی کشورها جزء بازار جهانی صنعت سکس هستند و زیر انواع تحقیر و ستم اند.

می‌دانیم که آمریکا با جنگ نیابتی‌اش در اوکراین می‌خواهد سلطه خود را گسترش داده و با این کار مردم اوکراین را گوشت دم توپ خود کرده تا روسیه را تضعیف کند. از آن طرف روسیه سعی می‌کند متحدان بیشتری را در قطب خود نگه دارد. آمریکا و روسیه هر کدام بیشتر از ۵۵۰۰ بمب اتمی در اختیار دارند بعضی از این بمب‌ها ۸۰ برابر بمب‌های هیروشیما و ناگاساکی قدرت تخریب دارند. جنگ اتمی بین آمریکا و روسیه می‌تواند باعث مرگ ۵ میلیارد انسان بشود. هیچ امدادگری پزشکی برای این همه جمعیت وجود ندارد. هیچ طرحی برای جلوگیری از تخریب محیط زیست و

نابودی منابع غذایی بعد از انفجار این بمب دهشتناک وجود ندارد. تعداد زیادی از روشنفکران لیبرال و مترقی سرشان را در برف کرده‌اند و واقعه‌ای که دارد شکل می‌گیرد را نادیده می‌گیرند و یا اینکه انرژی خود را در حمایت از سیستمی گذاشته‌اند که در استثمار، ستمگری و ظلم دست بالا را در تاریخ دارد. با این کار این ایدئولوژی تبلیغاتی را که پوتین ظالم و ستمگر، و آمریکا مهد دموکراسی است فرقه می‌کنند. در صورتی که آمریکا رژیم‌های ظالم و ستمگر را در سراسر دنیا بر روی کار آورده، از جمله در آمریکای مرکزی و جنوبی، یمن، پاکستان، عربستان سعودی و بسیاری کشورهای دیگر. اما توجیه شان اینست که آنها ظالمان و ستمگرهای طرف ما هستند.

مردم باید بیدار شوند

همانطور که باب آوکیان گفته ما دیگر نمی‌توانیم اجازه بدهیم که این امپریالیست‌ها به تسلط در جهان ادامه بدهند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. این یک فکت علمی است که بشریت لازم نیست این نوع زندگی را ادامه دهد. بیانیه‌ای از حزب کمونیست آمریکا تحت عنوان «ما خواهان و نیازمند یک روش جدید زندگی، یک سیستم اساساً متفاوت هستیم و آن را طلب می‌کنیم.»

بخشی از این بیانیه می‌گوید: به نام مردم، میلیاردها انسان در این کشور و جهان که با آنها مثل موجودی کمتر از یک انسان رفتار می‌شود؛ به بردگی کشیده شده و تحت ستم اند؛ با وحشت و ترس زندگی می‌کنند؛ توسط پلیس کشته می‌شوند؛ توسط نیروهای نظامی سلاخی می‌شوند- توسط سیستمی که به اجبار تحت آن زندگی می‌کنیم، یعنی سیستم سرمایه داری- امپریالیسم. به نام بشریت، در اقصی نقاط جهان: میلیاردها انسانی که دسترسی به زندگی خوب ندارند و بی آینده اند؛ به خاطر تخریب محیط زیست و خطر جنگ اتمی بین آمریکا و رقبای او یعنی روسیه و چین وجود دارد. همگی قدرت‌های امپریالیستی بی رحم هستند. ما دیگر نمی‌توانیم اجازه بدهیم که امپریالیست‌ها به تسلط خود در دنیا ادامه دهند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. و این یک فکت علمی است که بشریت نیاز ندارد به این ترتیب زندگی کند. نوع دیگری از زندگی کردن امکان پذیر است. نوع دیگری که بتوان جوامع را سازماندهی کرد - با بنای نوع کاملاً متفاوتی از بنیان اقتصادی و سیستم سیاسی می‌توان مردم را از قید اسارت و بندگی آزاد کرده و فرهنگی را اشاعه داد که به مردم بال و پر بدهد.

تمام اینها در جهت برآوردن نیازهای اولیه و بالاترین منافع توده‌های مردم است. ما اعلام و مطالبه می‌کنیم که سیستم سرمایه‌داری و امپریالیستی موجود و دستگاه‌ها و موسسات دولت در این کشور (ایالات متحده آمریکا) باید کاملاً فسخ و ملغی شود و با یک سیستم نوین سوسیالیستی که پایه در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی دارد جایگزین شود. این بیانیه شش جنبه مهم از جامعه سوسیالیستی نوین بر پایه قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین را پیش روی ما می‌گذارد.

- ابعاد بسیار تازه‌ای از آزادی و حقوق مردم
- یک اقتصاد کاملاً متفاوت که نیازهای اساسی مردم و منافع آنها را برآورده کند
- برطرف کردن هرگونه تبعیض، ستم و نابرابری در هر فرم
- آموزش: فراهم آوردن امکانات برای تحصیل هر فرد در کشور با هدف توانمند کردن مردم
- خدمات پزشکی که به مردم خدمت کنند
- از بین بردن تسلیحات اتمی، از میان برداشتن جنگ‌ها، تلاش سیستماتیک در بهبود محیط زیست.

دولت سوسیالیستی نوین به هیچ وجه از سلاح‌های اتمی استفاده نخواهد کرد و سلاح اتمی توسعه نخواهد داد و اقدامات جدی برای از بین بردن سلاح‌های اتمی در هر گوشه دنیا انجام خواهد داد. هدف نهایی جلوگیری از جنگ‌ها از طریق فسخ و ملغی کردن سیستم سرمایه داری- امپریالیستی و تمام سیستم‌هایی که با هدف استثمار و ستم به انسانها باعث و بانی این جنگ‌ها می‌شوند خواهد بود.

بیانیه می‌گوید: اینها فقط آرزو و یا رویا نیستند. اینها برای بشریت، امکان‌پذیر و لازم اند. دنیا به سمت جنگ جهانی می‌رود. فاشیست‌ها در آمریکا تاخت و تاز می‌کنند. حق زنان به سقط جنین را از آنها گرفته اند. کتاب‌ها را ممنوعه می‌کنند. و امیدوارند که بتوانند مردم LGBTQ را غیر قانونی کنند. در سه روز اوایل جولای امسال (۲۰۲۳) گرم ترین روزهای کره زمین در ۱۲۵ هزار سال پیش ثبت شد. اوضاع، انقلاب را ضرورت مبرم کرده است. اما علت دیگری هم وجود دارد. بیانیه حزب کمونیست انقلابی می‌گوید:

زمان ما، زمان نادری است. زمانی است که سرمایه‌داری - امپریالیست‌ها که در این کشور بر ما حکم فرمایی می‌کنند، دچار انشعاب عمیقی شده‌اند به طوری که از زمان جنگ داخلی آمریکا در سالهای ۱۸۶۰ سابقه نداشت. یک طرف به سمت فرم علنی حکومت فاشیستی می‌رود و دیگری برای حفظ سیاق وحشتناکی که تا امروز بوده است می‌جنگند. آنها نمی‌توانند انشعاب عمیق خود را چاره کنند و نمی‌توانند «یک پارچگی» کشور را بر مبنای «سیاق معمول» که این سیستم تا کنون طبق آن عمل کرده است، حفظ کنند. در هر حال، «سیاق معمول» مملو از ستم، ویرانی است و خطر نابودی کامل بشریت را در بر دارد. به این دلایل است که انقلابی که ما برای انجام آن فعالیت می‌کنیم، ممکن‌تر از همیشه است.»

بحث در مورد فیلم اوپنهایمر فرصت بسیار مغتنمی را فراهم می‌آورد و لزوم اینکه با مردم در مورد نقش آمریکا وارد بحث جدی بشویم، در مورد ذات این سیستم و خطر وقوع جنگ جهانی سوم بگوییم. فرصتی را فراهم می‌آورد که راه انقلابی که ما را بتواند از این دیوانگی رها کند به مردم نشان دهیم.

¹Nuclear fission

²The United States and Making the Nazi Race Law :Hitler's American Model
By James Whitman

³Gar El Parafis

⁴Dooms Day Machine Daniel Ellsberg

⁵We Need and Demand a Whole New Way to Live, A Fundamentally Different System

تشدید فرودستی زنان در جهان، پدرسالاری نوین

بخش ششم و نهایی: مسئله ستم بر زن

واقعیت کمونیسیم چیست؟

در چهار بخش قبل در رابطه با کمونیسیم و مسئله ستم بر زن، به عناوین زیر پرداختیم: فرودستی زنان در تاریخی هزاران ساله؛ رابطه تاریخی فرودستی زنان و شکل گیری دولت؛ تجربه شوروی سوسیالیستی؛ تجربه چین سوسیالیستی؛ و سنتز نوین کمونیسیم و مسئله ستم بر زن.

بگذارید بی‌درنگ به سراغ این پرسش اساسی برویم. چرا در جهان امروز یکی از روندهای برجسته، تشدید تضادهای مرتبط با ستم بر زنان است؟ چرا سرمایه‌داری جهانی (سرمایه داری- امپریالیسم) نتوانسته است مسئله فرودستی زن که تصور می‌شد مسئله‌ای مربوط به گذشته بشر باشد را حل کند؟^۱ در جهانی که در بسیاری از نقاط آن استعمار پرولتاریا به میزان قابل توجهی به معنی استعمار زنان است، تغییرات حاصله با برخی شکل‌های سنتی ستم بر زنان تصادم پیدا می‌کند. در بستر این شرایط، زنان به شمار میلیونی از روستاها کنده شده و در حاشیه متروپل‌ها ساکن می‌شوند. نهادهای قدرت زن‌ستیز گذشته نظیر خانواده، روابط پدرسالارانه قبیله و نظارت‌های سیستماتیک دین که در موقعیت قبلی قدرتمند بودند، در شرایط جدید تضعیف شده‌اند. تلاقی این روندها، نقطه تاریخی زایش و رشد نیروهای بنیادگرای دینی^۲ در دنیا، و پدرسالاری جدید است. ریموند لوتا اقتصاددان انقلابی و پیرو سنتز نوین کمونیسیم، به این پرسش مهم پرداخته است که چطور پدرسالاری که به صورت تاریخی، در جامعه طبقاتی، هم در زیربنای اقتصادی و هم در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه نقش ایفا می‌کرد، امروزه در شکل نوین با روابط تولیدی موجود (سرمایه‌داری- امپریالیسم) پیوند می‌خورد و از آن تغذیه می‌کند؟ امروزه و به شکل تشدید یافته‌ای انباشت سرمایه در مقیاس بین‌المللی وابسته به عملکرد نهاد خانواده و تولید خانگی مبتنی بر خانواده است. مثلاً، کار خانگی زن و نقش او در تولید و نگهداری از نیروی کار کارگر بسیار مهم است. علاوه بر این، در چند دهه گذشته، زنان در ابعاد عظیم وارد نیروی کار شده‌اند. شیوه تولید سرمایه‌داری- امپریالیسم، در روند حرکت خود نهادهای قدرت تاریخاً زن‌ستیز نظیر خانواده، سنت، دین، اخلاق و ایدئولوژی منتسب به آن را تضعیف کرده و از سوی دیگر روبنای سیاسی و ایدئولوژیک سیستم سرمایه داری، برای حفظ انسجام نظم اجتماعی مطلوبش، شدیداً نیازمند تحمیل موقعیت اجتماعی فرودست زنان و تقویت سلطه روابط مرد/پدرسالاری است و از سیاست‌هایی مانند کنترل بدن زنان، الغای سقط جنین، حجاب اجباری، تحمیل رفتار جنسی و خانواده هتروسکسوال و غیره، استفاده می‌کند. ماحصل آنکه در عرصه جهانی ما با گسلی عمیق روبرویم. لوتا چنین توضیح می‌دهد:

«ما در مقیاس بین‌المللی شاهد دو مقوله مهم بعد از جنگ دوم جهانی هستیم. یکم، ترکیب (articulation) شیوه تولید سرمایه‌داری با شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری که به طرق پیچیده‌ای مورد استفاده قرار گرفته، تعدیل شده و دچار دگرگونی شده است. دوم، ورود روزافزون و جهش‌وار زنان به‌عنوان کارگر به درون شیوه تولید سرمایه‌داری است. مخصوصاً در جهان سوم، زنان هم به طور کمی و هم کیفی، به مثابه کارگران مافوق استثمار شده برای تولید مافوق سود، بسیار مهم هستند. از طرف دیگر، شاهد گسترش بی‌سابقه تن فروشی و تجارت سکس هستیم. این‌ها با هم رابطه دیالکتیکی دارند و هر دوی این‌ها کاملاً وابسته‌اند به کارکرد امپریالیسم. در چنین شرایطی برخی مفاهیم مانند زنانه شدن پرولتاریا و زنانه شدن فقر واقعیتی آشکار هستند. این واژه‌ها یک پدیده واقعی و پیچیده را بیان می‌کنند.»^۳

محصول چنین گرایش‌های متضادی در سراسر جهان تشدید ستمگری بر زنان و خشونت‌های افسارگسیخته علیه زنان و گرایش‌ها و هویت‌های مختلف جنسی و جنسیتی و ستم بر کودکان است. از همین روست که مبارزه برای رهایی زنان را باید یک بخش اساسی از انقلاب پرولتری در نظر گرفت. سنتز نوین ما را دعوت می‌کند به پرسش‌های مهمی از این زاویه بیندیشیم. سؤالاتی که ما را مستقیماً به سمت استراتژی مبارزه، راهنمایی می‌کنند. آیا تحت سیستم موجود یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی، می‌توان نهاد خانواده را به مثابه نهاد تاریخی-اجتماعی انقیاد زنان، منحل کرد؟ آیا صرف حضور زنان در کار بیرون خانه، سند رهایی تاریخی آن‌ها است؟ شناخت عمیق از نیروهای زیربنایی و تضادهای پیش برنده شیوه تولیدی که در آن زیست می‌کنیم اولین و مهم‌ترین گام برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌هاست. با شناخت علمی این روابط است که سنتز نوین برای مبارزه زنان جایگاه و اهمیت استراتژیک قائل است. آواکیان می‌گوید: «اگر در جامعه دنبال نیرویی می‌گردید که نیاز اساسی‌اش به نفس کشیدن و داشتن حیاتی انسانی، فقط و فقط با انقلاب کمونیستی پاسخ می‌گیرد، بیش از همه باید به زنان نگاه کنید»^۴.

۱. برای مطالعه می‌توانید به کتاب‌های انگل و ارگی امپریالیستی و تغییر در ترکیب طبقاتی-اجتماعی در ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز: رصد کردن روندها و تغییرات نوشته ریموند لوتا ترجمه از گروه مترجمین حزب کمونیست ایران (م ل م) تابستان ۱۴۰۱، و نیز کتاب «صنعتی شدن بهره‌کشی جنسی، جهانی شدن امپریالیستی و سقوط به اعماق جهنم» عنوان تحقیقی از ریموند لوتا است که در اکتبر ۲۰۲۱ در «انقلاب» وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) منتشر شد و نیز یکی از مهم‌ترین آثار اولیه او یعنی دو کتاب «اقتصاد و سیاست» و «آمریکا در سرانجام» (ریموند لوتا) مراجعه کنید.
 ۲. هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، نه تنها پدرسالاری و زن‌ستیزی (نفرت از زنان) بلکه پرستش پرخاشگرانه سرزمین پدری را خواهید داشت. توجه کنید که هر دوی این واژه‌ها یک ریشه مشترک دارند که به حاکمیت پدر (سرزمین) و تبعیت از اقتدار آن اشاره دارد. و همان‌طور که دیده‌ایم، علاوه بر این‌ها، برتری‌طلبی سفید و نژادپرستی را هم خواهید داشت.
 ۳. درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم‌سازی آن، ریموند لوتا، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). تاریخ انتشار اسفند ۱۳۹۷.
 ۴. کمونیسیم نوین، علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه بنیاداً نوین در مسیر رهایی واقعی، ترجمه و نشر: انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م) صفحه ۲۷۳.

گام بعدی پس از شناخت علمی پیچیدگی‌های واقعیت در ارتباط با مسئله ستم بر زن، ساختن جنبش مبارزاتی و ارائه راهکار و نقشه راهبردی برای خروج از این وضع است. طیف‌های مختلف فعالین، برای مسئله زنان در تناسب با افق‌های طبقاتی‌شان، ایده سازی می‌کنند و مشغول پاسخ دادن به همین ضرورت‌اند. از همین رو تکرار پرسش باب آواکیان را مفید می‌دانیم. آیا این سیستم می‌تواند ستم بر زن را کنار بگذارد یا بدون آن، یعنی بدون روابط ستم بر زن، می‌تواند به هستی استثمارگرانه و ستمگرانه خود ادامه دهد؟ این یک پرسش کلیدی از کمونیست‌ها و مبارزین فمینیست است. اشاره به این نکته را از این رو مهم می‌دانیم که امروزه یکی از رایج‌ترین ایده‌ها در محیط‌های روشنفکری و دانشگاهی و در میان جنبش‌های مختلف زنان، افکار رفرمیستی مطالبه محور و مبتنی بر سیاست هویتی است. یکی از مشهورترین آنها، نظریه «اینترسکشنالیتی» (نظریه «تقاطع») است. این رویکرد، بر چگونگی تلاقی و تعامل اشکال مختلف ستم (مانند جنسیت، نژاد، طبقه اجتماعی، گرایش جنسیتی و غیره) تأکید می‌کند و معتقد است این شبکه‌ها، تجربیات پیچیده و منحصر به فردی از ستم را برای افراد ایجاد می‌کند. این رویکرد تشخیص می‌دهد که زنان ممکن است با انواع مختلفی از روابط ستمگرانه مواجه شوند که نمی‌توان آن‌ها را به یک هویت یا مقوله تقلیل داد. این نظریه به همان میزان که در برآمدن شبکه روابط ستمگرانه وسواس ویژه دارد، به همان میزان از بررسی چستی و چگونگی عملکرد همین ماتریس اجتماعی و دینامیک‌های آن احتراز می‌کند. در این اندیشه اساساً روابط زیربنایی و یا تعیین‌کننده‌ای وجود ندارد. هر آنچه هست ماتریسی از روابط پیچیده «قدرت» است که با هم تلاقی می‌کنند. محصول سیاسی این اندیشه آن است که هر گروه فرودست و تحت ستمی که در یکی از این شبکه‌های بی‌پایان روابط قدرت گرفتار آمده، تنها می‌تواند برای رهایی خود تلاش کند. چرا که تنها اوست که در آن جایگاه ویژه ایستاده و در نتیجه می‌تواند درست‌ترین (!) شناخت از ستمی که بر او می‌شود و در نهایت راه مبارزه با آن را ارائه کند. سنتز نوین این دیدگاه را بارها مورد نقد جدی قرار داده است. آواکیان نگرانی‌های مهمی را در مورد رویکردهای «هویت محور» و متقاطع مطرح می‌کند. به گفته آواکیان، رویکرد متقاطع، دیدگاه ذات‌گرایانه در مورد هویت‌ها را تقویت می‌کند، زنان را به‌عنوان گروه‌های همگن می‌بیند و از تضادهای طبقاتی و جنگ قدرت در این گروه‌ها غفلت می‌کند. این رویکرد ناتوان از ارائه راهبرد است. زیرا در چهارچوب همین سیستم خواهان به رسمیت شناخته شدن و مورد تأیید قرار گرفتن هر هویتی است. نگاه‌های هویت محور، بینشی غیرعلمی و نسبی‌گرایانه است و با استفاده از فضایی که سیستم حاکم در اختیارش می‌گذارد، رواج یافته و مسلط می‌شود. در ارتباط با ایده‌های «سیاست هویتی» آواکیان در بیانیه‌ای که تحت عنوان «یک سال جدید، نیاز فوری به جهان کاملاً نوین - برای رهایی همه بشریت» منتشر شده، می‌گوید:

میان اهداف سیاسی فاشیست‌ها و طرفداران ووک «سیاست هویتی» تفاوت بسیار موجود است. اما، آن‌ها از نظر معرفت‌شناختی و رویکردشان به شناخت و حقیقت وجه اشتراک بسیار دارند. هر دوی آن‌ها «حقیقت» را به‌عنوان چیزی که منطبق بر واقعیت عینی است، نمی‌دانند. بلکه به‌عنوان چیزی تلقی می‌کنند که منطبق بر تمایلات ذهنی و تعصبات آن‌ها باشد... در حالی که به‌طور کلی این بیماری عقلی «جماعت ووک»، دوری جستن از مبارزه علیه ستم و استثمار توده‌های مردم در اینجا و سراسر جهان و فرار از ضرورت انقلاب برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن پایه ستم و استثمار است و به‌شدت به این فرآیند ضرر می‌زند.^۵

از همین روست که علاوه بر افشای افق طبقاتی و خطرات این ایده‌ها، آواکیان استدلال می‌کند که برای دگرگونی واقعی جامعه و دستیابی به رهایی زنان، درک روابط تولیدی سرمایه‌داری و نیروهای اقتصادی که زیربنای ستم هستند، ضروری است: «برای حل هر معضل اجتماعی، مانند ستم بر زنان یا ستم بر مردمان سیاه، لاتین تبار یا حل تضاد میان کار فکری و بدنی، یا وضعیت محیط زیست یا مسئله مهاجرین و غیره، آنچه در نهایت، شالوده‌ها و محدوده‌های تغییر را تعیین می‌کند، شیوه تولید است... پس اگر شما می‌خواهید از شر کلیه اشکال مختلف ستم رها شوید باید نه تنها به این شکل‌های مختلف ستم، به‌نوبه خود برخورد کنید بلکه همچنین باید اساساً نظام اقتصادی را تغییر دهید تا به شما امکان پیشبرد تغییرات اساسی در رابطه با این معضلات را بدهد.»^۶

مبارزه برای رهایی زنان فصل مشترک جدال علیه دو منسوخ

آواکیان، دینامیک جدال میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی را در مورد موقعیت زنان نیز به کار می‌برد. او در تشریح دینامیک «دو منسوخ» می‌نویسد، دعوای میان این دو جریان، «دعوای میان یک قشر تاریخی منسوخ در میان ملل تحت استعمار و ستم با قشر حاکمه تاریخی منسوخ نظام امپریالیستی است. این دو قطب ارتجاعی یکدیگر را تقویت می‌کنند در همان حال که با یکدیگر مخالفت می‌کنند. هر کس با یکی از این «منسوخ‌ها» سمت‌گیری کند در نهایت دیگری را تقویت کرده است.»

می‌توان دید که بر بستر همین دینامیک، در زمینه موقعیت زنان، با دو روند در جهان روبرو هستیم. از یک طرف شاهد نیروهای بنیادگرایی اسلامی هستیم که پوشیدن برقع و حجاب را اجباری می‌کنند و از سوی دیگر با جوامع مدرن سرمایه‌داری امپریالیستی، که شورت‌های بندی را به عنوان نماد «زنانگی» و ضرورت «سکسی» بودن زنان، تحمیل می‌کنند. در حالی که هر دوی آنها، نمادهای شنیع تحقیر زنان هستند. وجه مشترک آن‌ها این است که هر دو مظهر جهان امروز هستند؛ جهانی که صفت مشخصه‌اش وجود اشکال وحشتناک ستم (هم ستم‌های سنتی و هم ستم‌های مدرن) علیه زنان است.

در خیزش ژینا، زنان در مقابل یک رژیم بنیادگرایی فاشیست تا به دندان مسلح، ایستادند. به آتش کشیدن حجاب‌ها در واقع اعلام ضرورت به آتش کشیدن یک رژیم بی رحم و تبه کار بود. این خیزش یک بار دیگر اثبات کرد که زنان پتانسیل از نیروهای پایه‌ای انقلاب کمونیستی برای محو کلیه روابط ستم و استثمار در جامعه ما و در جهان هستند. درک این پتانسیل رهایی بخش، وظیفه تبدیل آن به یک نیروی انقلابی تاثیرگذار در صحنه جامعه را پیش روی ما می‌گذارد: وظیفه درگیر کردن هزاران زن شورشگر در جنبشی برای انقلاب بر مبنای کمونیسم نوین.

پایان

۵ . «باب آواکیان درباره: جنون فاشیستی و بیمار عقلی «جماعت ووک»: یک «دو منسوخ» جدید. ۱۰ مه ۲۰۲۱، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م. ل م).

۶ . باب آواکیان، درباره شیوه تولیدی، ۲۲ ژوئن ۲۰۲۰. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م. ل م).